

از امام علی بگو!



محمد تقی صرفی پور



خدا را شناختم به فسخ عزائم!

حضرت امیر(ع) فرمودند: «عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم یعنی خداوند را به وسیله فسخ شدن تصمیمها گشوده شدن گره ها و نقض اراده ها شناختم. [نهج البلاغه کلمات قصار شماره 250].

امام محمد باقر(ع) می فرماید: علی(ع) در جواب مردی که از او پرسید ای امیرمومنان با چه چیزی پرودگارت را شناختی؟ این سخنان را فرمود. [این کلمه قصار در خصال مرحوم صدوق صفحه 6 و در کتاب توحید صدوق ص 209 نقل شده است].

2- معنای سخن امام آن است وقتی من عزم می کنم که کاری انجام دهم، و نمی شود و وقتی گرهی پیش می آید، و گشوده می شود و وقتی همت بر عملی می کنم، و این همت نقض می شود پس معلوم می شود که یک عامل قهار و فراتری هست که مانع می شود. در این کلام شریف عزائم جمع عزم و به معنای تصمیم است نه به معنای احکام الهی!

فرزند بهترین کنیزان کیست؟

ابو جحیفه، حرث بن عبدالله همدانی و حرث بن شرب، می گویند: روزی در خدمت حضرت علی(علیه السلام) بودیم. حضرت رو به فرزند خود امام حسن(علیه السلام) نموده و فرمود: مرحبا ای پسر پیغمبر! در این حال، فرزند دیگر امام یعنی حسین(علیه السلام) وارد شد. حضرت علی(علیه السلام) به او فرمود: پدر و مادرم قربانت شود ای پدر فرزند بهترین کنیزان! عرض کردیم: یا

امیرالمؤمنین! چرا به امام حسن (علیه السلام) آن طور و به امام حسین (علیه السلام) این گونه خطاب کردید؟ فرزند بهترین کنیزان کیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: او گم شده ای است که از کسان و وطن دور و مهجور، و نامش (محمد) است، و فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین می باشد..

شما چگونه به این مقام رسیدید؟

شخصی به حضرت امیر مومنان علی (علیه السلام) عرض کرد **شما چگونه به این مقام رسیدید؟** حضرت فرمودند: جلوی در خانه دل نشستم و غیر خدا را راه ندادم.

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، (به معنای از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید)، جمله ای از امام علی (ع) است. پس از اینکه امام علی (ع) این جمله را در خطبه ای بر زبان آورد، سعد بن ابی وقاص از او سؤال کرد چند تار مو در سر و محاسن من است؟ امام علی (ع) در پاسخ او، سوگند یاد کرد که رسول خدا (ص) به او خبر داده بود که تو چنین سؤالی از من خواهی کرد. در سر و محاسن تو تار مویی نیست، مگر آنکه در بیخ آن، شیطانی ساکن است. همچنین در خانه تو بزغاله ای است (اشاره به (عمر بن سعد) که فرزندم حسین (ع) را به قتل می رساند (ابن قولویه، کامل الزیارات، ۱۳۵۶ ش، ص ۷۴)

چرا مخالفین موفق ترین اند و مسلمانان اندر خم یک کوچه مانده؟

امیرالمؤمنین [؟]

خبردار شدم که بُسر بن ارطاة (سرلشکر معاویه) بر یَمَن تسلط یافته و به خدا قسم می‌دانم که این [?]جماعت به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا

!آنها در مسیرِ باطلِ خود، متحدند و شما در دفاع از حق، متفرّقید [1]

!شما امام خود را در حق، نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل، فرمانبردارند [2]

!آنها نسبت به فرمانده‌شان امانتدار و شما خیانتکاری [3]

!آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی [4]

آنقدر خیانت‌پیشه‌اید که [اگر یک قرح چوبین را به یکی از شما امانت دهم، می‌ترسم که بندِ [بی] ارزشِ آن را بدزدید!]

نهج البلاغه، خطبه 25 [?]

شهادت طلبی در سخنان مولا علی (ع)

مرگ برتر

: قال امير المومنين عليه السلام

ان الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم و لا يعجزه الهارب ان اكرم الموت القتل

: حضرت على عليه السلام فرمود

مرگ، با شتاب و تعقيب کننده است ((همه را دريابد)) نه ماندگان از دست برهند و نه فراريان او را

بازدارند، گرامی ترين مرگ، کشته شدن است

نهج البلاغه، خطبه 123

هزار ضربه شمشير به از مرگ در بستر

: قال امير المومنين عليه السلام

و الذي نفس ابن ابي ابيطالب بيده لالف ضربه بالسيف اهون علي من ميتة علي الفراش

: حضرت على عليه السلام فرمود

قسم به کسیکه جان فرزند ابيطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشير بر من آسانتر از مرگ در بستر است.

بحار الانوار، ج 97، ص 40، حديث 44

شهادت، نه مرگ در بستر

: قال امير المومنين عليه السلام

ايها الناس ان الموت لا يفوته المقيم و لا يعجزه الهارب ليس عن الموت محيص و من لم يمت يقتل و

ان افضل الموت القتل، والذي نفسى بيده لالف ضربه بالسيف اهون علي من ميتة علي فراش

: حضرت على عليه السلام فرمود

ای مردم همانا ایستادگان و فراریان را از مرگ گریزی نیست و هر کس به مرگ طبعی نمیرد کشته

می شود و شهادت بهترین مرگ است و سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، هزار ضربه

شمشير آسانتر است بر من از مرگ در بستر

وسائل الشیعه، ج 11، ص 8، حدیث 12

روزی شهادت

: قال امیر المومنین علیه السلام

: من دعائه علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى لِقَا الْقَوْمِ بَصْفَيْنِ

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ... ان اظهرتنا على عدونا فجنبنا البغى و سدّدنا للحق و ان اظهرتهم علينا
فارزقنا الشّهاده و اعصمنا الفتنه

: حضرت علی علیه السلام فرمود

خدایا، ای پروردگار آسمان برافراشته ... اگر ما را بر دشمنان پیروز گرداندی، از ستم و تجاوز
دورمان دار و بر حق استوارمان گردان و اگر دشمنان بر ما پیروز شدند، شهادت را روزیمان فرما و از
فتنه بازمان دار.

نهج البلاغه، خطبه 170

فرجام سعادت و شهادت

: عن امیر المومنین علیه السلام

و انا اسال الله بسعه رحمته و عظیم قدرته على اعطاء كل رغبه ... ان یختم لی و لك بالسعاده و
الشّهاده

: حضرت علی علیه السلام در پایان عهدنامه خود به مالک اشتر نوشت

من از خدا به گشایش رحمت و بزرگی قدرتش (بر آنکه هر چه بخواهد عطا می کند) می خواهم که
پایان زندگی من و تو را به نیکبختی و شهادت قرار دهد

نهج البلاغه نامه 53

شهادت در راه خدا

: دعا امیر المومنین علیه السلام لهاشم بن عتبه فقال
اللهم ارزقه الشهادة في سبيلك و المرافقه لنبيك
: حضرت علی علیه السلام در دعای خود به هاشم بن عتبه فرمودند
. خداوندا، شهادت در راهت را و همراهی با پیامبرت را به او روزی کن
نهج السَّعاده، ج 2، ص 108

جایگاه شهدا

: قال امیر المومنین علیه السلام
. نسال الله منازل الشهداء و معایشه السَّعداء و مرافقه الانبياء ...
: حضرت امام علی علیه السلام فرمود
. از خداوند جایگاه شهیدان و زندگی با سعادتمندان و همراهی با پیامبران را طلب می کنم
نهج البلاغه، خطبه 23

زمان غیبت امام زمان علیه السلام در کلام امیرالمومنین(ع)

دوران غیبت کبری دوران سخت و امتحان طاقت فرسایی است که مردودهای فراوانی خواهد داشت؛
. هر چند قبول شدگان سخت کوشی نیز دارد

اما چه کسانی در این دوران سخت و دشوار پیروز از امتحان بیرون می آیند؟ علی علیه السلام اوصاف
: آنها را این گونه معرفی می کند

ثابت قدمان راه الهی 1.

أَلَا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ [و] لَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولَ أَمَدٍ غَيْبِهِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي «: مولا می فرماید
 دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (24) هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت
 «: امامش سخت و قسی نشود، او در روز قیامت هم درجه من است

2. مخلصان

وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبِهِ وَ حَيْرَةٍ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ «: آن حضرت فرمود
 الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُمْ بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ (25)
 [ظهور مهدی واقع می شود] و لکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی
 ماند؛ کسانی که دارای روح یقین هستند و خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در
 «: قلبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید داشته است
 إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخَفِي وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ؛ (28) هنگامی «: و فرمود
 که قائم ما قیام کند، بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او [از
 «: دیده ها] غایب می باشد

و فرمود:

«: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ؛ (29) صاحب این امر، آواره، رانده، تـك و تنهاست» :

کمال الدین، ج 1، صص 563 - 564، ح 14 - (24)
 همان، ص 565، ح 16 - (25)
 همان، ص 537، ح 6 - (26)
 همان، ص 562، ح 11 - (27)
 همان، ص 564، ذیل حدیث 14 - (28)
 همان، ص 563 - (29)

افسار دزدی و نتیجه فرار از حلال

روزی امیرمؤمنان با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که
 در آنجا ایستاده بود فرمود: این استر مرا نگه دار تا ما نماز بخوانیم
 هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت!
 امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند درحالی که دو درهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به
 آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند استر رهاست و افسارش به سرقت رفته

حضرت دو درهم را به یکی از خادمانشان دادند با برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن را به دو درهم فروخته بود، دو درهم را به مغازه دار داد و افسار را گرفت و نزد

حضرت آورد، وقتی نگاه امام به افسار استریش افتاد فرمود: این مرد شتاب کرد و خود را از روزی :حلالی که از دست من برایش مقرر شده بود محروم نمود و آن را تبدیل به حرام کرد، سپس فرمود

«:ان العبد لیحرم الرزق الحلال بترك الصبر ولا یزدد علی ما قدرله»

قطعاً انسان با بی صبری و افتادن در جاده شتاب روزی حلال را بر خود حرام می کند و با این کار بر آنچه برایش از جانب حق مقرر شده نمی افزاید

بهترین ایه از نظر امیرمومنان علی علیه السلام:

-امام علی (علیه السلام)

آیا شما را از پرفضیلت ترین آیه در کتاب خداوند عزوجل آگاه سازم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ما نقل کرد آیه: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ** (30شوری) یعنی هر مصیبتی برای شما پیش می آید بخاطر اعمالتان می باشد...[می باشد] و خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که در آخرت شخص مصیبت زده را دوباره مجازات کند، و خداوند متعال باگذشت تر از آن است که گناهی را که در دنیا از آن چشم پوشی کرده است [در آخرت] از عفو بر گردد.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۶۴۰

بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۸ / الدعوات، ص ۱۶۷

حضرت فرمودند بهترین ایه این ایه (ایه 30شورا) است:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

زیرا خداوند مجازات گناهان را در همین دنیا با مصیبت ها انجام می دهد و دیگر به آخرت نمی کشاند.

هر رگی که پیچ می خورد، هر سنگی که بر فردی فرود می آید، هر پایی که می لغزد و هر زخمی که در اثر ضربه ی چوبی بر تن انسانی وارد می شود، هر کدام به خاطر ارتکاب گناهی است. تعداد گناهانی که خداوند آن ها را می آمرزد بیش از آن تعدادی است که به خاطر آن ها بندگان را مجازات می کند و خداوند برخی را به خاطر گناهشان در دنیا مجازات می کند؛ [بسیاری از گناهان به جهان آخرت کشیده نمی شود و در آنجا مؤاخذه قرار نمی گردد] زیرا خداوند، بزرگ تر و با عظمت تر از آن است که در آخرت او را دوباره مورد مجازات قرار دهد.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۶۳۶

الکافی، ج ۲، ص ۴۴۵ / مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۵ / البرهان / نورالثقلین

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینت خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدا یا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی (ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام! (همان)

مقام بخشش امام علی علیه السلام :

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها

کردند آب و نان برویتان بستند . از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید
آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که
رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان
رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه السلام پیدا شد .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را
برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب
گفته ام و هنوز آنرا ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش
اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه
افتاد . شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین
تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآورد که در او است .⁽²⁾

2. خوبی ها و بدی ها .

چرا گدایی می کنی؟

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه چشمش به پیرمردی یهودی افتاد که مشغول گدایی بود. حضرت از او پرسید چرا گدایی می کند؟ گفت تا جوان بوم کار کردم ولی اکنون قادر به کار نیستم. امام دستور داد تا از بیت المال مسلمین برای او حقوق مقرر فرمودند.⁽¹⁾

«امام صادق علیه السلام: زن و شوهری را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که شوهر با پسر آن زن - از شوهر دیگرش - لواط کرده بود و به شهادت شهود، دخول کرده بود. امام دستور داد مرد با ضربات شمشیر به قتل برسد و آن نوجوان نیز کمتر از میزان حد، تازیانه بخورد»⁽¹⁾.

«امام صادق علیه السلام: مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده بود، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند و بیته نیز علیه آنها به این عمل زشت شهادت داد. امام فرمودند: ای قنبر! نطع و شمشیری بیاور! آن گاه مرد و نوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند. سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دو نیم کردند»⁽²⁾.

1. وسائل ج 28 باب 2 از ابواب حد لواط ح 1

2. همان ح 2

«امام رضا علیه السلام: شخصی علی علیه السلام را دعوت نمود. حضرت فرمود: به سه شرط می پذیرم! گفت: آنها کدامند؟ فرمود: از خارج از خانه چیزی تهیه نکنی! هر چه در خانه داشتی - از مواد غذایی - بیاوری! همسرت را به زحمت نیاندازی! آن شخص قبول کرد و علی علیه السلام نیز دعوت او را اجابت فرمود.» (معارف قران و اهل بیت)

امیرالمؤمنین (ع) بر روی سینه ابلیس !

روزی ابلیس به صورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب آمرزش کن ! حضرت فرمود تلاشت بیهوده و عملت باطل است . ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که این ابلیس بود . امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبالش رفت و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست . ابلیس گفت ای ابالحسن ! خدا به من تا قیامت مهلت داده است . حضرت هم او را رها کرد .
(بحار 173/39)

نهی از منکر امام علی علیه السلام

1 - علامه محب الدین طبری نقل روایت نموده که عمر در حال طواف بود و حضرت علی علیه السلام هم در جلو او مشغول طواف بود که مردی به عمر گفت: ای امیر ! حق مرا از حضرت علی علیه السلام بگیر !
عمر گفت: تو چه حقی داری؟

گفت: به من سیلی زد !

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا شما به گوش این مرد سیلی زده‌ای؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: آری .

عمر گفت: چرا؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: دیدم در حال طواف به ناموس مؤمنین چشم چرانی می کند .

عمر گفت: کار خوبی کردی ای ابالحسن !

آنگاه به آن مرد سیلی خورده گفت: چشم خدا تو را دید - و بر تو سیلی زد - پس حقی به گردن حضرت علی علیه السلام نداری .¹

کسانی که امام آنها سوسمار است!

ابن شهر آشوب، از اسحاق بن حسان، با اسناد خود از أَصْبَغ بن بُبَاثه روایت کرده است .² که امیرالمؤمنین علیه السلام به ما امر فرمود که از کوفه به مدائن برویم. روز یکشنبه ما به راه افتادیم. در میان راه از میان ما عَمْرُو بن حَرِیث و أَشْعَث بن قَیس و جَریر بن عبد الله بَجَلی با پنج نفر دیگر جدا شدند و به سوئی رفتند که در حیره بود. و به آن خورنق¹ و سَدیر² می گفتند. و به ما گفتند: چون روز جمعه فرا رسد ما به مدائن به علی می رسیم و قبل از آنکه مردم برای نماز جمعه مجتمع گردند می آئیم تا نماز را با علی بخوانیم. آن هشت نفر در خورنق و یا سَدیر در وقت ظهر که نشسته بودند مشغول نهار خوردن بودند یک ضَبّ (سوسمار) از جلوی آنها گذشت. آن را صید کردند. عَمْرُو بن حَرِیث دست سوسمار را باز کرد و به همراهان خود گفت: با این سوسمار بیعت کنید، این امیرالمؤمنین شماست. آن هشت نفر با آن سوسمار بیعت کردند و سپس آن را رها کردند و خودشان از آنجا به مدائن کوچ کردند و گفتند: علی بن

ابی طالب چنین می‌پندارد که از علم غیب اطلاع دارد. ما اینک او را از امارت مؤمنان خلع کردیم و به جای او با سوسماری بیعت کردیم.

حرکت کردند تا روز جمعه به مدائن رسیدند و داخل مسجد شدند در هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السّلام بر بالای منبر خطبه می‌خواند و فرمود: رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله برای من احادیث بسیاری را سرّاً گفته است که در هر حدیثی از آن احادیث دری است که از آن یک در هزار در دیگر گشوده می‌شود. خداوند تعالی در کتاب عزیز خود می‌گوید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْ اِسِ بِاِمِّمِهِم** (آیه 71، از سوره 17: اسراء)

«روز قیامت روزی است که ما در آن روز، هر دسته و جمعیتی از مردم را با امام خودشان می‌خوانیم». و من به خداوند قسم می‌خورم که در روز قیامت هشت نفر از این امت محشور می‌شوند که امام آنها ضَبَّ (سوسمار) است، و اگر بخواهم نام آنها را ببرم می‌برم در این حال رنگ از چهره‌هایشان پرید و بنبند آنها لرزیدن گرفت و عمرو بن حرث از شدّت ترس و دهشت مانند شاخهٔ سَعَف (برگ درخت خرما) تکان می‌خورد

جوان گناهکار و علی امیر المؤمنین

در روایت است که شخص جوانی نزد امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که من لواط انجام داده‌ام مرا پاک کن امام فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی رفت و فردا آمد گفت ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت را انجام داده‌ام مرا پاک کن امام فرومود برو شاید در حال طبیعی نیستی رفت و روز سوم آمد و عرض کرد ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت

بزرگ را انجام داده ام مرا پاک کن امام باز فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی روز چهارم آمد و اقرار کرد که من این گناه بزرگ را انجام داده ام امام فرمودند شما گناه بزرگی که انجام داده ای یکی از سه مجازات را قبول کن یکی این که با شمشیر کشته بشوی یا این که از کوه پرت بشوی و یا این که به وسیله آتش سوزانده

بشوی جوان سوال کرد که کدام سخت تر است امام فرمود سوزاندن با آتش گفت من هم این را انتخاب می کنم امام فرمود پس خودت را برای اجرای حکم آماده کن جوان اجازه خواست که دو رکعت نماز بخواند مشغول نماز شد و بعد از نماز عرض کرد خدایا من این گناه بزرگ را انجام دادم بعد پشیمان شدم ترسان شدم و به سوی جانشین پیامبر آمدم و من این حکمی که سخت تر

است انتخاب کردم خدایا این مجازات را کفاره ی گناهان من قرار بده و در آخرت مرا با آتش نسوزان بعد در حالی که گریه می کرد وارد گودال آتشی که برایش آماده کرده بودند شد، علی (ع) و اصحاب از این صحنه به گریه افتادند بعد حضرت فرمود بیرون بیا که ملائکه را به گریه انداختی خداوند توبه ی تو را پذیرفت بیرون بیا و دیگر این کار را نکن

پیش بینی علی امیر المؤمنین (ع) از شهر حله

در روایات آمده: ((اصبغ بن نباته)) می گوید: در جریان جنگ صفین همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم در بیابان روی تلی ایستاد سپس به سرزمین خرم و خوش منظری بین بابل و آن تل اشاره کرد و فرمود: ((مَدِينَةُ أَيْ مَدِينَةُ شَهْرِي بِرَاسْتِي چَه شَهْرِي؟! به به به

!!)).

عرض کردم: ای مولای من، گویی شهری را می نگری و از آن یاد می کنی؟ آیا در اینجا شهری بوده و ویران شده است؟ فرمود:

((لَا وَلَكِنْ سَتَكُونُ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحِلَّةُ السَّيْفِيَّةُ يُمَدُّهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ. يَظْهَرُ بِهَا قَوْمٌ أَخْيَارٌ لَوْ أَقْسَمَ أَحَدُهُمْ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَاءٍ قَسَمَةً)).

((نه در گذشته شهر نبوده بلکه در آینده نزدیک شهر خواهد شد که به آن ((حِلَّة سَیْفِیّه))

می گویند که مردی از بنی اسد، آن را احداث می کند و در این شهر مردان نیکی برمی خیزند آنچنان در سطح عالی معنویت قرار دارند که اگر یکی از آنها خدا را (برای روای حاجتی) سوگند دهد، قطعاً خداوند حاجت او را روا می نماید و دعایش را به استجابت می رساند)) (علی العلیاری التبریزی، بهجة الامال، ج 3، ص 225.

مبارزه شیرخدا با عمروبن عبدود

در جنگ خندق وقتی عمروبن عبدود از طرف مشرکیم رجز می خواند و هماورد می خواست و کسی از مسلمانان جرات نداشت به مبارزه با او برود جز علی بن ابی طالب ع، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) گذارد و بست و شمشیر خود را به علی (علیه السلام) داد و به علی (علیه السلام) فرمود: ((إِمضِ لِشَاءِنِكَ؛ به سوی آنچه می خواهی برو)). سپس گفت: ((اللَّهُمَّ أَعِنِّهِ؛ خدایا! علی را یاری کن)) و علی (علیه السلام) به میدان شتافت. گزارش جابر از صحنه جنگ خندق

وقتی که علی (علیه السلام) به سوی ((عمر)) رفت ، جابر بن عبدالله انصاری نیز دنبال علی (علیه السلام) رفت تا ببیند نبرد علی (علیه السلام) با ((عمر)) به کجا می انجامد (تا آنچه دیده بعدا گزارش دهد) وقتی که علی (علیه السلام) در برابر ((عمر)) قرار گرفت ، به او چنین فرمود:

((ای عمرو! تو در زمان جاهلیت می گفتی : هر کس از من سه تقاضا کند، آن سه تقاضا یا یکی از آنها را روا می کنم)).
عمر گفت : آری چنین است .

علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای اوّل من این است) تو را دعوت می کنم به یکتایی خدا و صدق نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی دهی و قبول اسلام کنی)).

عمر گفت : ((ای برادرزاده ! از این تقاضا بگذر)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((این تقاضا را اگر بپذیری ، برای تو بهتر است)).
سپس علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای دوّم من آن است که) از هر جا که آمده ای بازگردی . (و جنگ را ترک کنی)).

عمر گفت : نه ، آن وقت زنان قریش تا ابد گفتگو می کنند (که عمرو از روی ترس ، نجنبید).

علی (علیه السلام) فرمود: ((تقاضای دیگری دارم)).

عمر گفت : آن چیست ؟

علی (علیه السلام) فرمود: ((از اسب فرود آی و با من جنگ کن)).

عمر و لبخندی زد و گفت : ((من گمان نداشتم که فردی از عرب پیدا شود و چنین سخنی به من بگوید و من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم و بین من و پدرت رابطه

دوستی بود)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((ولی من دوست دارم تو را بکشم، حال اگر جنگ می خواهی، پیاده شو)).

عمر، از این سخن خشمگین شد و پیاده شد و به صورت اسبش زد که اسب بازگشت. جابر می گوید: این دو به همدیگر حمله کردند، آنچنان گرد و غبار از زیر پای آنان برخاست، که آنان را در میان گرد و غبار ندیدم، فقط صدای تکبیر شنیدم، دریافتم که علی (علیه السلام) ((عمر)) را کشته است، همراهانش را دیدم کنار خندق آمدند که به آن سوی خندق بجهند و فرار کنند، از آن سو، وقتی مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند به پیش آمدند و به سوی خندق تاختند تا از نزدیک، صحنه را بنگرند، دیدند ((نوفل بن عبدالله)) به داخل خندق افتاده و اسبش نمی تواند او را از آنجا نجات دهد، او را سنگباران کردند. نوفل به مسلمین گفت: ((مرا با بهتر از این روش بکشید، یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم)).

علی (علیه السلام) به سوی او پرید و او را زیر ضربات سهمگین خود قرار داد تا او را کشت.

سپس آن حضرت به ((هُبیره)) (یکی از همراهان دیگر عمرو) حمله کرد و با شمشیر چنان به برآمدگی زین اسب او زد، زرهی که پوشیده بود، از تنش افتاد. عکرمه و ضرار بن خطاب از همراهان عمرو بن عبدود، (وقتی وضع را چنان دیدند) فرار را برقرار برگزیدند.

جابر می گوید: ((من نبرد علی (علیه السلام) با عمرو را نتوانستم به هیچ چیز تشبیه کنم، جز به داستان داوود (علیه السلام) با جالوت که خداوند آن را در قرآن آورده است، آنجا که می فرماید:

(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ ...). (سوره بقره ، آیه 251)

سپاه طالوت به فرمان خدا، سپاه دشمن (جالوت) را شکست دادند و داوود (جوان کم سن و سال نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت)). (زندگی دوازده امام (ع))

جنگ ذات السلاسل

[یکی از جنگهایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده اند، جنگ ((ذات السلاسل)) است که در وادی شنزار نزدیک مکه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیروز گردید].
توضیح اینکه: مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت: ((نزد تو آمده ام تا برای تو خیراندیشی کنم)).
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((خیراندیشی تو چیست؟)).

مرد عرب گفت: جمعیتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شنزار اجتماع کرده اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرد).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: ((ای مردم! این (لشکر) دشمن خداست که می خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز

دارد))؟.

جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه های مسجد سکونت داشتند) گفتند: ((ای رسول خدا! ما آماده ایم تا به سوی آنان برویم ، هر کس را بخواهی فرمانده ما قرا بده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود: ((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرّه)) هستند برو)).

ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین ، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و جریان را به عرض رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بار پرچم را به عمر بن خطّاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن ، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن درّه سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این حوادث دردناک ، بسیار ناراحت شد.

((عمر و عاص)) گفت :((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن

بفرست ؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است ، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم ، رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) عمروعاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن درّه رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ عمروعاص) دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیّه با این وضع به مدینه بازگشتند. این بار رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود: ((أَرْسَلْتُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)).

سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد: ((خدایا! اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم ، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد.

حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمروعاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت .

علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند (111) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت

کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان ، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شائن آنان نازل گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام ، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که :((به استقبال امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بروند)).

مسلمین مدینه ، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود:

((ارْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عِنْدَكَ رَاضِيَانِ؛))(سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)). علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:

((يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفَقُ أَنْ تَقُولَ فَيْكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (علیه السلام) لَقُلْتُ فَيْكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنْ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبُرْكَاهِ)).

((اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امت من ، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت

مسیح (علیه السلام) می گویند ، درباره تو بگویند، در حقّ تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی ، خاک زیر پای تو را برای تبرّک بگیرند)). (زندگی دوازده امام (ع))

فقط امیر مومنان (ع) توانست سنگ بزرگ را کنارزند

((در ماجرای جنگ صفّین (در سال 36 هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفّین) حرکت می کرد، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت ، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از جاده بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند، ناگهان چشمشان به عبادتگاهی افتاد، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد، وقتی به نزدیک آن رسیدند، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دَیْر) بیرون آورد، علی (علیه السلام) به او فرمود: ((آیا در اینجاها آب پیدا می شود؟، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند؟)).

راهب گفت: ((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست ، از اینجا تا محلّ آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من همراه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((آیا سخن راهب را شنیدید؟)). گفتند: ((آری ، آیا دستور می دهی ، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم ، فعلاً توانایی داریم ، بلکه به آب برسیم)).

علی (علیه السلام) فرمود: نیازی به آن نیست ، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله

کرد و به محلی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود: ((این محل را بکنید)).
همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند، مقداری خاک زمین را
رد کردند، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود.
علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((این سنگ روی آب قرار دارد، اگر از جایش کنار
گذاشته شود، آب را می یابید)).

همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند، ولی از حرکت آن درمانده
شدند و کارشان دشوار شد. وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی
تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند، پا از رکاب استرش بیرون آورد و
پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را
حرکت داد، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و
گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و
گوارا و زلال بود که در این سفر گواراتر از آن آب نیاشامیدند.

علی (علیه السلام) به آنها فرمود: ((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب
بردارید))، آنها به این دستور عمل کردند.

سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و بر جای خود نهاد و دستور
داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشاندند.

راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اول تا آخر از بالای عبادتگاه خود
تماشا کرد، فریاد زد: ((ای مردم! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)). همراهان علی (علیه
السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند، او به حضور امیر مؤمنان علی (علیه
السلام) آمد و گفت:

((ای آقا! آیا تو پیامبر مرسل هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((آیا تو فرشته مقرب درگاه خدا هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((پس تو کیستی؟)).

فرمود: ((من وصی محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم)).
راهب عرض کرد: ((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم
و قبول اسلام کنم)) علی (علیه السلام) دستش را گشود و به او فرمود: ((شهادتین را به زبان
آور)).

راهب گفت: ((أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَحَقُّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)).

((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که
محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصی
رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)).
سپس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد
به او فرمود: ((پس از مدت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از
آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی؟)).

راهب گفت: ((ای امیر مؤمنان! تو را آگاه کنم: این عبادتگاه در این بیابان، برای آن
ساخته شده که سکونت کنند در آن، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن
دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این
عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما
در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای

وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصیّ پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولیّ خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کندن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حقّ تو هستم و فرمانروایت را قبول دارم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فرو ریخت، سپس گفت: ((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام، حمد و سپاس خداوندی را که نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)).

سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود: ((سخن این برادر مسلماتان را بشنوید)). آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیرمؤ منان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است.

سپس به سوی جبهه صفین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت، حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود و سرانجام به فوض عظیم شهادت نایل گردید. امیرمؤ منان علی (علیه السلام) شخصا نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلب آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یاد راهب می افتاد می فرمود: ((ذاک مولای ؛ او دوست من بود)). (زندگی دوازده امام (ع))

پارسایی امام علی (ع)

(زاذان) نقل می کند: در عصر خلافت امام علی (ع) که اموال بسیار به عنوان بیت المال به کوفه می آمد، قنبر غلام علی (ع) چند ظرف طلا و نقره از بیت المال را به حضور علی (ع) آورد و عرض کرد: (تو آنچه بود همه را تقسیم کردی و برای خود چیزی نگه نداشتی من این ظرفها را برای تو ذخیره کرده ام)

امام علی (ع) شمشیر خود را کشید و به قنبر فرمود: (وای بر تو، دوست داری که به خانه ام آتش بیاوری) سپس آن ظرفها را قطعه قطعه کرد، و سرپرستهای امور شهری را طلبید آنها را به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند (بحار، ج 41، ص 113)

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربنده فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در ربنده اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند.

ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند.

عرض کردم: در حال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم. اما حضرت جوابی نداد تا از وصله کردن خود فارغ گردید. سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم: اینها ارزشی ندارد. فرمود: هر چه می ارزند.

عرض کردم: کمتر از یک درهم ارزش دارند.

فرمود: واللّه لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حقّی را به پا دارم یا طلبی را دور سازم . (بحار الانوار، ج 41، ص 113، 114.

(

عدل علی (ع)

امام علی (ع) در تقسیم بیت المال هیچگونه تبعیضی قائل نبود و عرب را بر عجم یا مرد را بر زن و یا اشرافی را بر موالی و غلامان ترجیح نمی داد و همین موجب شده بود که بعضی از نژاد پرستان دنیاپرست به معاویه پیوندند.

جماعتی از دوستان علی (ع) روزی به حضور علی (ع) آمدند و گفتند: ما تو را نصیحت می کنیم و خیر تو را می خواهیم اگر اشراف را در امور دیگران ترجیح دهی برای پیشرفت کارها شایسته تر است .

امام علی (ع) از این پیشنهاد آنها خشمگین شد و به آنها فرمود: (آیا به من دستور می دهید به کسانی که تحت فرمانروایی من هستند ستم کنم تا یارانی گرد آورم ، به خدا سوگند تا دنیا وجود دارد و تا ستاره ای دنبال ستاره دیگری حرکت می کند این کار را نخواهم کرد اگر مال از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می کردم چه رسد به این که مال مال خداست).

سپس فرمود: ای مردم ! کسی که کار نیک را در مورد نادرست انجام داد چند صباحی نزد افراد تاریک دل و نااهل مورد ستایش قرار می گیرد و در دل آنها دوستی می آفریند ولی

اگر روزی حادثه بدی برای او رخ داد و به یاری آنها نیازمند شود آنها بدترین و سرزنش
کننده ترین دوست خواهند بود (بحار، ج 41، ص 11)

بَنی آدَم اعضای یکدیگرند

که خوبان آن نوکر حیدرند

همان ها که بر "عشق" نوگر شدند

ز حور و پری و ملک برترند

بُود نوگری بر درش افتخار

که خاک رهش میثم و قنبرند

مُحِبَّان حیدر علی طینت اند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو غُضوی به درد آورد روزگار

مَدَد گیرد از صاحب ذوالفقار

علی بی بدیل است و مثل علی

نَزاید دِگر مادرِ روزگار

إِهانت کُند گر کسی بر ولی

دِگر عُضوها را نماند قَرار

تو کز مِحنت دیگران بی غمی

مَزَن لافِ عِشقِ علی را دمی

علی بوده غَمخوار در ماندگان

علی بوده بر زخمِ دین مَرهمی

"اگر یار بیچاره ای" یا علی

"و گر غیر اینست" نامحرّمی

تو گر مُنْکِرِ مُرْتَضی بوده ای

نَشاید که نامَت نَهَنَد آدمی

امیر المؤمنین علیه السلام از همه امامان برتر است

یونس بن ابی وهب می گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قبر امیر المؤمنین علیه السلام را زیارت نکردم. فرمود: کار بدی کردی، اگر از شیعیان ما نبودی، دیگر به تو نگاه نمی کردم

:سپس فرمود

«!أَلَا تَزُورُهُ مَنْ يَزُورُهُ اللَّهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ وَيَزُورُهُ الْأَنْبِيَاءُ وَيَزُورُهُ الْمُؤْمِنُونَ؟»

آیا زیارت نمی کنی کسی را که خدا به همراه فرشتگان به زیارت او می رود، پیامبران و «
[?]مؤمنان به زیارت او می روند

.گفتم: فدایتان شوم! من این را نمی دانستم

:حضرت فرمود ﷺ

فَاعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ كُلِّهِمْ وَلَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ وَعَلَى قَدْرِ
أَعْمَالِهِمْ فَضِّلُوا

وسائل الشیعه، ج 14، ص 375؛ کافی، ج 4، ص 579؛ تهذیب، ج 6، ص 20؛ (موسوعه امام علی، ج 8، ص 279)

پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه امامان علیهم السلام برتر است و «
ثواب تمام آنان را دارد و ایشان به اندازه اعمال خود برتری داده شدند

نظر امیرالمؤمنین (ع) درباره اشعث منافق

از حسن بن علی علیه السلام در ضمن حدیثی آمده است که: اشعث بن قیس کندی در
خانه خود مأذنه‌ای ساخته بود و هر وقت که صدای اذان را در اوقات نماز از مسجد
می شنید بر بالای مأذنه می رفت و با صیحه و فریاد از بالای مأذنه می گفت: یا رَجُلُ إِنَّكَ
لَكَاذِبٌ سَاحِرٌ «ای مرد حَقّاً تو دروغگو و جادوگر هستی»، و پدر من او را عُنُقُ النَّارِ (گردنه
آتش) می نامید. و در روایتی عُرْفُ النَّارِ (موج آتش) می نامید

چون از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به این تسمیه پرسیدند، گفت: چون اشعث بخواهد بمیرد آتشی از آسمان به شکل گردن پائین می آید و او را محترق می کند و می سوزاند، و او را دفن نمی کنند مگر به شکل ذغال سیاه

وقتی در آستانه مرگ رسید، چون حاضران نظر کردند دیدند کانه یک گردنه آتش از آسمان تا به زمین کشیده شده است. آن آتش وی را در حالی که صیحه می زد و واویلا می نمود، می گفت هلاک کرد!

مناقب طبع سنگی ج 1، ص 420 و ص 421 و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج 9 ص 578 از «خصال» صدوق ذکر کرده است و نیز از «خرائج و جرائح» راوندی و «بصائر الدرجات» و «فضائل» ابن شاذان آورده است

مباحثه آیت الله آسید رضی تبریزی با #شیاطین ::

در زمان #احتضار | سی سال دیگر عمر خواهی کرد :

: حجة الاسلام سید جواد گلپایگانی از ابوالزوجه خود آیت الله سید نصرالله مستنبط -
فرزند مرحوم آقا سید رضی تبریزی و داماد آیت الله خوئی - نقل کرد:

:در نجف #بیماری_وبا آمد و در آن زمان امکان معالجه این بیماری وجود نداشت.

شرایط به گونه‌ای بود که هر کس مبتلا به این بیماری می‌شد از بین می‌رفت.

:مرحوم آقا سید رضی مبتلا به این بیماری شد و به حال احتضار افتاد. دوستان وقتی

می‌دیدند کار ایشان تمام است، برای آن که جنازه وی زیاد روی زمین نماند و این بیماری

به دیگران سرایت نکند، رفتند دنبال تهیه تابوت و امکانات کفن و دفن...

اما ناگهان با شگفتی دیدند ایشان بلند شد و نشست و گفت: من گرسنه‌ام چیزی بیاورید

بخورم.

گفتند: آقا شما مریض بودید! گفت: حالا چیزی بیاورید بخورم! پس از خوردن غذا گفت:

من خوب شدم شما بروید!

گفتند: چه شد؟

:گفت: وقتی به حال احتضار درآمدم، دیدم #شیاطین آمدند و درباره #اعتقاداتم با من وارد #بحث شدند و گفتند:

دین تو باطل است و باید از آن دست برداری، من پاسخ آن‌ها را دادم و گفتم از دینم دست برنمی‌دارم، مدتی این مباحثه طول کشید، تا این که آن‌ها از نظرم ناپدید شدند.

: در این حال دیدم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و فرمودند:

«آقا سید رضی! خداوند تبارک و تعالی از #مباحثه تو با شیاطین خوشش آمد و سی سال به عمر تو افزود.»

:این ماجرا گذشت، آقا سید رضی به تبریز آمد و با توجه به نفوذی که در میان مردم داشت، در تبریز حدود الهی را اجرا می‌کرد، تا این که در زمان اشغال ایران توسط متفقین دستگیر شد.

می‌خواستند او و چند تن دیگر را #اعدام کنند، آن‌ها را به چوبه دار بستند، اما آقا سید رضی آن قدر به #مکاشفه‌ای که برای وی پیش آمده بود اطمینان داشت که به مأمورِ چوبه دار می‌گوید:

: این شَتَب [چپق] را از جیب من بیرون بیاور و آن را چاق کن می‌خواهم بکشم!

☹️: مأمور می‌گوید: تو عجب سیّد لوده‌ای هستی! می‌خواهیم تو را بکشیم می‌گویی چپق را چاق کن :

:: آقا سید رضی می‌گوید: من #کشته_نمی‌شوم!

چپق خود را پای چوبه دار کشید، که دستور آمد وی را اعدام نکنند! و تا همان مدتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرموده بود زندگی کرد.^۲

علی (ع) فرمود: حکمت گمشده مومن است حکمت را فرا گیر هر چند از منافقان باشد

الحکمه ۸۰

قال عليه السلام : الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ

:امیرالمومنین علی علیه السلام

اشک چشم‌ها و خشیت دل‌ها، (نشانه‌ای) از رحمت خداست؛ اگر آن‌ها را (در خودتان) [?] ...یافتید فوراً دعا کردن را غنیمت بشمرید [?]

بُكَاءُ الْعُيُونِ وَ خَشْيَةُ الْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهَا فَاعْتَنِمُوا [?] ...الدُّعَاءَ [?]

.مکارم الاخلاق ص ۳۱۷ [?]

:امام علی (علیه السلام) فرمودند [?]

اگر سه چیز را در زندگیتان اصلاح کنید ،خداوند سه چیز دیگر را برای شما اصلاح [?] ♦ میکند

باطنت را اصلاح کن خداوند ظاهرت را اصلاح میکند و خوبی ات را سر زبانها می¹اندازد .

رابطه ات را با خدا اصلاح کن ،خداوند رابطه ات را با مردم اصلاح میکند و باعث² احترام خلق به تو میشود .

آخرت را اصلاح کن ، خداوند امر دنیای تو را اصلاح میکند³.

خصال شیخ صدوق⁴

نان جو غذای امام، آنقدر خشک و سفت بود که گاهی ناچار می شد آنرا با سر زانوی خود، خورد کند! او می فرمود: که شکم خود را مقبره حیوانات نکنید!

در نامه به فرماندار مصر می نویسد: اگر می خواستم که غذای خود را عسل تصفیه شده و مغز گندم و لباسم را ابریشم قرار دهم می توانستم! ولی هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد، آنوقت من باشکم سیر بخوابم؟ (علی از کعبه تا محراب ص 68)

او می فرمود: خدایا تو را بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تو را چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم. (علی از کعبه تا محراب ص 62)

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینت خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدایا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی (ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام! (همان)

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت و به بعضی ها می گفت: تو به فلان مرض و یا فلان بلا از دنیا می روی! یکروز علی (ع) و چند نفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیرمؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تورا به همین نخل بدار می کشند! ای رشید! آن زمانیکه زنازاده بنی امیه (ابن زیاد) دست و پا و زبان تورا قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید گفت: آیا عاقبتم آموزش و بهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت و به آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های انرا بریده اند. با خود گفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کرد و گفت: از علی بیزاری بجو! رشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشید گفت: واللّه که من دروغ نمی گویم و مولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر داد که تو مرا احضار می کنی و امر می کنی که از علی بیزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست در نیاید، من دستور می دهم که دست و پایت را ببرند ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست و پای رشید را بریدند. او را به بازار بردند تا مردم او را ببینند. او در آنحال صدا می زد: ای مردم! قلم و کاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تا قیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند و گفتند: رشید در بازار مشغول سخنرانی است!، دستور داد تا زبان او را هم بریدند!

وقتی حضرت علی (ع) در جایگاه رهبر کشور اسلامی، زره خود را نزد یک شخص مسیحی یافتند، برای گرفتن آن نزد قاضی شکایت بردند. شخص مسیحی از دادن زره سرپیچید. شریح قاضی به «امام (ع) گفت: آیا گواهی داری؟ حضرت فرمودند: «نه

پس شریح به نفع شخص مسیحی حکم کرد و از دادگاه خارج شدند. پس از اندکی مسیحی برگشت و گفت: زره مال حضرت علی(ع) است که در راه صفین از پشت شترش بر زمین افتاد و من برداشتم. سپس وی مسلمان شد و گفت: این حکومت و قضاوت پیامبر(ص) است که رهبر یک کشور، نزد قاضی خود حاضر می شود و قاضی به نفع یک اقلیت مذهبی تحت ذمه رأی می دهد

کمک به همسر

امام صادق علیه السلام فرموده اند

«کان امیرالمومنین علیه السلام یحتطب و یسقی و یکنس و کانت فاطمة تطحن و تعجن و تخبز»

امیرالمومنین علیه السلام در خانه به کارهای مشکل می پرداخت هیزم جمع آوری می کرد، آب به منزل می آورد و جارو و نظافت منزل را بعهده داشت و فاطمه زهرا سلام الله علیها گندم را با آسیاب دستی آرد می کرد و خمیر می کرد و نان می پخت

بحار ج 43 ص 151 / به نقل از رساله امام سجاد علیه السلام، شرح نراقی

- در کربلا

وقتی علی علیه السلام در مراجعت از سفری، به صحرای کربلا رسید، ایستاد و گریه زیادی نمود. علت را از حضرت پرسیدند، فرمود: «این زمین کربلاست و جمعی در این مکان شهید می شوند، که بدون حساب داخل بهشت می گردند و محل خیمه گاه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و بر آنان گریه کرد⁽²⁾».

(2) حقیقة الشیعة : ص 195.

علی علیه السلام فرمود: « دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم ، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر غسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من بر ندارند »

دنیا را نمی‌خواهیم

روایت شده که علی علیه السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند . مردی به حضرت گفت : « پدر و مادرم به فدایت ، من تعجب می‌کنم که دنیا در دسترس مردم است ، ولی در دسترس شما نیست » .

علی علیه السلام فرمود : « ای فلان ! آیا تو گمان می‌کنی که ما دنیا را می‌خواهیم و به ما داده نمی‌شود » . سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه‌ها را در دست گرفت و ناگهان آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند !

علی علیه السلام فرمود : « اگر می‌خواستیم بود ، ولی نمی‌خواهیم » و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال اول برگشتند⁽²⁾

(2) اکسیر اعظم .

علامه محمد باقر مجلسی (رحمه الله) به نقل از مرحوم کلینی (رحمه الله) از حبابه الوالبیه روایت کرده که می‌گوید: دیدم حضرت علی علیه السلام را در جلو لشکر با تازیانه ای فروشندگان ماهی جری و مار ماهی و ماهی زمیر و ماهی طافی (انواع ماهی های حرام گوشت) را می‌زدند و می‌فرمودند: ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و بنی مروان. پس فرات بن اخنف بلند شد و عرض کرد یا علی لشکر بنی مروان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «اقوام حلقوا اللحی و قتلوا الشوارب فمسخوا». اقوامی

بودند که ریشه‌ایشان را می تراشیدند و سیلها را تاب می دادند و خدا هم ایشان را مسخ نمود. (در اثر این دو گناه مسخ شدند و به شکل حیوانات در آمدند). (26)

حدیث براءت

یکی از ویژگیهای مخصوص امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث براءت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (آیات براءت و بیزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست به ابوبکر سپرد تا به مکه برود و در مراسم حج آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از خودت)).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را طلید و به او فرمود: ((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر برو و نامه براءت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیر کن، اگر خواست همراه تو به مکه بیاید و اگر خواست به مدینه باز گردد)).

حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجه شد وقتی به او رسید، گفت: ((ای ابوالحسن! برای چه آمده ای؟ آیا می خواهی با ما به مکه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای؟)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان داد تا به تو پیوندم و آیات براءت را از تو بگیرم و آن را در مکه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با

مشرکان را بهم بزنم . (81) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی .))

ابوبکر گفت : من به سوی رسول خدا باز می گردم ، وقتی که به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد: ((مرا برای اجرای امر مهمی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار آن نایل گردند) شایسته دانستی ، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم ، مرا برگرداندی ، آیا از قرآن ، آیه ای در این مورد نازل شده است ؟)).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه ، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل ، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که :

((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ، وَعَلَىٰ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ)).

((این آیات (برائت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)). ((حدیث برائت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی ، ص 69. مسند احمد حنبل ، ج 3، ص 212 و ج 1، ص 150 و خصائص نسائی ، ص 28 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 322 و... آمده است .

اعتراض در تقسیم غنائم جنگی

(در جنگ حنین ، غنائم بسیار و بی شمار به دست مسلمین افتاد که در هیچ جنگی آن همه غنائم به دست مسلمین نیفتاده است). (فروغ ابدیت ، ج 2، ص 757).

هنگام تقسیم غنائم توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی بلند قامت قد خمیده ای که اثر سجده در پیشانیش بود، سلام عمومی کرد، بی آنکه به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام کند و (از روی اعتراض به پیامبر) گفت : ((امروز دیدم که با غنائم جنگی چه کردی ؟)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((چگونه دیدی ؟)).

گفت: ((ندیدم که در تقسیم غنائم ، رعایت عدالت کنی)).
پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) خشمگین شد و به او فرمود:
((وَيْلَكَ! اِذَا لَمْ يَكُنِ الْعَدْلُ عِنْدِي فَعِنْدَ مَنْ يَكُونُ)).
((وای بر تو! وقتی که عدالت نزد من نباشد، پس نزد چه کسی خواهد بود؟)).

مسلمانان به رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) گفتند: ((آیا این شخص را نکشیم؟)) پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: ((او را واگذارید که به زودی دارای پیروانی می شود که از دین بیرون روند همانگونه که تیر از کمان بیرون می جهد و خداوند پس از من آنان را به دست محبوبترین انسانها به قتل می رساند!

پس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در جنگ نهروان آنان را کشت که شخص مذکور یکی از کشته شدگان بود)). او ((حرقوص بن زهیر)) نام داشت که پایه گذار خوارج شد، بعد از جنگ نهروان ، علی (علیه السلام) فرمود: ((گردش کنند ببینند او کشته شده است؟)). جسد پلید او را پیدا کردند و هلاکت او را به علی (علیه السلام) خبر دادند، فرمود: ((اللَّهُ أَكْبَرُ! من به پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) نسبت دروغ نداده ام)) سپس از اسب پیاده شد و سجده شکر بجا آورد. (اقتباس از تتمه المنتهی ، ص 21).

(

پیروزی شیر خدا در طائف

[[طائف)) سرزمین حاصلخیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکه قرار گرفته است ، فراریان دشمن در جنگ حنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام ، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه محکم طائف شده و آن را سنگر خود نموده و در کمین مسلمین قرار گرفتند. رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام)

قلعه های طائف را در محاصره خود درآوردند.

در این ایام ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) را با جمعی از سواران ، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که آنچه بیابند پامال کنند و به هربت دست یافتند آن را بشکنند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همراه جمعی ، روانه آن بخش طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله ((خَثْعَم)) برخورد کردند. مردی از آنان به نام ((شهاب)) در تاریکی آخر شب ، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی او رفت در حالی که چنین رَجَز می خواند:

إِنَّ عَلَى كُلِّ رَئِيسٍ حَقًّا
أَنْ يَرَوْى الصَّعْدَةَ أَوْ تُدِقًّا

((به راستی که بر عهده هر رئیسی ، حقی است که نیزه اش را (از خون دشمن) سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد)).

سپس به ((شهاب)) حمله کرد و با یک ضربت او را کشت و بعد از آن ، با گروه همراه حرکت کرده و بتها را شکستند و بعد به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی که علی (علیه السلام) را دید، تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدتی طولانی با همدیگر به طور خصوصی صحبت کردند.

روایت شده : عمر بن خطاب وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت : ((آیا با علی رازگویی می کنی و با او به طور خصوصی هم صحبت می شوی نه با ما؟!)). پیامبر فرمود: ((یا عُمَرُ! مَا أَنَا إِنْتَجِيَّتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ إِنْتَجَاهُ؛ ای عمر! من با او آهسته سخن نمی گویم ، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید (یعنی رازگویی من با علی (علیه السلام) به فرمان خداست)).

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دامنه ((وج)) (روستایی نزدیک طائف) با آنان برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند و با این پیشامد، ترس و وحشت

سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و قبول اسلام کردند (و به دنبال آن، قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید) و طائف بیش از ده روز در محاصره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همراهان بود. (زندگی دوازده امام (ع))

سیمای علی (ع) در جنگ ذات السلاسل

[یکی از جنگهایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده اند، جنگ ((ذات السلاسل)) است که در وادی شنزار نزدیک مکه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیروز گردید].

توضیح اینکه: مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت: ((نزد تو آمده ام تا برای تو خیراندیشی کنم)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((خیراندیشی تو چیست؟)).

مرد عرب گفت: جمعیتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شنزار اجتماع کرده اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرد).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: ((ای مردم! این (لشگر) دشمن خداست که می خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز دارد)).؟

جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه های مسجد سکونت داشتند) گفتند: ((ای رسول خدا! ما آماده ایم تا به سوی آنان برویم، هر کس را بخواهی فرمانده ما قرا بده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه

ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود: ((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرّه)) هستند برو)).

ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و جریان را به عرض رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این بار پرچم را به عمر بن خطاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن درّه سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این حوادث دردناک، بسیار ناراحت شد.

((عمر وعاص)) گفت: ((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن بفرست؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمروعاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن درّه رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ عمروعاص) دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیه با این وضع به مدینه بازگشتند.

این بار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود: ((أَرْسَلْتُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)).

سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد: ((خدایا!

اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم ، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد.

حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمرو عاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت .

علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند (111) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان ، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شائن آنان نازل گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام ، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که : ((به استقبال امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بروند)).

مسلمین مدینه ، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود:

((إِرْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عِنْدَكَ رَاضِيَانِ)) ((سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)).

علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:

((يا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفَقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَاقَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (عليه السلام) لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنْ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبُرْكَه)).
 ((اگر ترس آن نداشتم که گروهی از اَمت من ، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند ، درباره تو بگویند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی ، خاک زیرپای تو را برای تبرک بگیرند)). (زندگی دوازده امام (ع))

بدرقه دیگران

امام علی علیه السلام به سمت کوفه حرکت می کرد که با يك كافر ذمی همراه شد. آن مرد به امام علی علیه السلام عرض کرد به کجا می روی ؟
 حضرت علیه السلام فرمود: به کوفه می روم .
 وقتی بر سر دو راهی رسیدند و خواستند از یکدیگر جدا شوند امام علیه السلام از مسیر خود خارج شد و در مسیر او حرکت کرد.
 مرد ذمی گفت : مگر به کوفه نمی روی ؟
 امام علیه السلام : بله به کوفه می روم .

مرد ذمی : چرا راه کوفه را رها کردی ؟

امام علیه السلام : این کمال حسن همراهی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند قدمی بدرقه کند و این دستوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما داده است .

مرد ذمی : پیامبر شما چنین دستوری داده است ؟

امام علیه السلام : آری .

مرد ذمی : پس هر کس از او پیروی کرده است بخاطر همین رفتارهای بزرگوارانه بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو باشم . آنگاه همراه امام علیه السلام به کوفه رفت و چون او را شناخت اسلام آورد.
 (مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 404).

انفاق

ابوسعید خدری گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و جنازه ای را آوردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد وقتی جنازه را بر زمین گذاردند حضرت سوال کرد آیا این جنازه بدهکاری دارد؟ اصحاب جواب دادند: آری دو درهم بدهکار است .

حضرت فرمود: شما بر آن نماز گذارید.

امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا من بدهی او را ادا می کنم .

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت :

خداوند به تو جزای خیر دهد و دین تو را ادا کند همان گونه که دین برادرت را ادا کردی . (بحارالانوار، ج

42، ص 160).

بخشش مشروط

امام علی علیه السلام از بازار خرما فروشان می گذشت که دید کنیزی گریه می کند. از او پرسید چرا گریه می کنی ؟

عرض کرد: مولای من يك در هم به من داد و مرا فرستاد تا از این فروشنده خرما بخرم . وقتی خرما را خریدم و به نزد او بردم آنها را نپسندید و گفت : خرماها را برگردان و پول را از فروشنده بازگیر، حال که آمده ام خرماها را پس دهم فروشنده نمی پذیرد از این رو نگرانم .

امام علی علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا این خریدار يك کنیز است و اختیار ندارد درهم او را برگردان و خرماها را از او بازگیرد .

خرما فروش که امام علیه السلام را نمی شناخت برخاست و با اعتراض به او مشتی به آن حضرت زد . مردم گفتند: این امیرالمومنین است .

فروشنده شد متأثر و رنگ از چهره اش پرید و خرماها را گرفت و در هم را به کنیز برگرداند.

آنگاه گفت : یا امیرالمومنین از من راضی شو.

حضرت فرمود: راضی نمی شوم مگر اینکه خود را اصلاح کنی و حقوق مردم را بپردازی . (بحار الانوار، ج 32، ص 113 و 114)

:حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند [?]

زبان از دل نیرو می گیرد، و دل به غذا برپاست. پس بنگر که دل و جسمت را با چه [?] تغذیه می کنی، که اگر غذا حلال نباشد، خداوند، نه تسبیح گویی تو را می پذیرد و نه سپاس گزاری ات را.

تحف العقول، صفحه ۱۷۵ [?]

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند: ((پسرم! آیا می خواهی چهار کار به تو بیاموزیم که از پزشکی (و دارو و درمان) بی نیاز شوی؟ امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: آری ای امیرمؤمنان! امام علی (علیه السلام) فرمودند: تا گرسنه نشدی بر سر سفر غذا منشین و تا زمانی که هنوز اشتهایت باقی است برخیز. جویدن را خوب انجام بده و هرگاه خواستی بخوابی دستشویی برو. که اگر این نکات چهارگانه را به کار بندی از پزشکی و درمان های طبی {بی نیاز می شوی!

[?] حکمت ۸۱ نهج البلاغه

:علی (ع) فرمود

"ارزش هر انسان به اندازه‌ی آنی است که خوب می‌داند" آن ارزی که می‌ورزی

: سید رضی می‌گوید

و این کلمه‌ای است که قیمتی بر آن نتوان تعیین کرد

و حکمتی همسنگ آن نمی‌توان یافت

و هیچ کلمه‌ای را همتای آن نتوان نهاد

الحکمة ۸۱

: قال علیه السلام

قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ

قال الرضی

و هذه الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ،

وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ

وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ

❓ حکمت ۸۲ نهج البلاغه

علی (ع) فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم اگر برای رسیدن به آنها سوار شتران شوید و راه سفر طولانی را در پیش گیرید (این سفر) شایستگی آن را دارد: یکی اینکه کسی از شما جز به پروردگار خود امید به دیگری نبندد دوم جز از گناه خود نترسد سوم اگر چیزی از او پرسند که نداند از گفتن «نمی‌دانم» شرمنده نباشد چهارم از آموختن چیزی که نمی‌داند، ننگ نداشته باشد پنجم بر شما باد به صبر زیرا صبر، ایمان را چون سر نسبت به بدن است در بدنی که سر نباشد، خیری نیست. همچنین است در ایمانی که با صبر توأم نباشد.

الحكمة ۸۲

قال عليه السلام: أوصيكم بخمسٍ لو ضربتم إليها آباط الإبل لكانت لذلِكَ أهلاً: لا يرجون أحدٌ منكم إلا ربّه، ولا يخافن إلا ذنبه، ولا يستحيين أحدٌ إذا سئلَ عما لا يعلم أن يقول: لا أعلم، ولا يستحيين أحدٌ إذا لم يعلم الشئ أن يتعلّمه وبالصبر، فإن الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد، ولا خير في جسدٍ لا رأس معه، ولا في إيمانٍ لا صبر معه.

❓ آداب امر به معروف ونهی ازمنکر

امام علی (علیه السلام) کسانی را که به گفته هایشان مقید نیستند، نفرین کرده ^۱ می کنند و خود ترک می کنند و نهی از منکر ^۲ است: لعنت خدا بر آنان که امر به معروف دارند و خود مرتکب می شوند.

نهج البلاغه دشتی، ص ۲۴۷، خطبه ۱۲۹ ^۳

:«امام جعفر صادق علیه السلام»

قال الله تبارك و تعالى ان يوتي في الارض المساجد، فطوبى لعبدا تطهر في بيته ثم زارني في بيته الا ان على المزور كرامة الزائر

خدای تبارک و تعالی می فرماید: مساجد خانه های من در زمین اند. خوشا به حال بنده ای که در خانه اش خود را طاهر کند (وضو بگیرد) بعد مرا در خانه ام زیارت نماید. اینجا دیگر بر میزبان است که مهمان خود را گرامی بدارد. (ثواب الاعمال، ص 69)

اموالتان تقسیم شد!

روایت شده است که در بازگشت از جنگ صفین، وقتی امیر مؤمنان به قبرستانی رسید، فرمود: سلام بر شما، ای ساکنان غریب! سلام بر شما، ای ساکنان تنها! سلام بر شما، ای اهل وحشت! ما برای شما، این خبرها را داریم: اموال شما، تقسیم شد! زنان شما، ازدواج کردند! خانه های شما را، افراد دیگری ساکن شدند! شما چه خبری برای ما دارید؟

سپس فرمود: اگر به آنها اجازه داده می شد که سخن بگویند، می گفتند: بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوا است

داستان در باره عذاب افراد فاسد!

عمر دستور داد که غلامیکه ارباب خود را کشته بود، را بکشند.

علی (ع) خبر دار شد. غلام را خواست و به او فرمود: چرا او را کشتی؟ گفت: بزور بامن لواط کرد! علی (ع) از اولیاء مقتول پرسید: او را دفن کردید؟

گفتند: آری! الان او را دفن کردیم. امام فرمود: بروید و سه روز دیگر نزد من

بیایید! و به عمر فرمود: غلام را زندانی کن!

بعد از سه روز، علی (ع) باتفاق عمر بر سر قبر مقتول رفتند و قبر

اورا شکافتند. ناگاه کفنش را بدون جسد یافتند! علی(ع) تکبیر گفت
و فرمود: واللّه دروغ نگفته ام! بخدا سوگند! از رسول خدا(ص) شنیدم
که

فرمود: هر شخصی از امت من لواط کند و بدون توبه بمیرد، او را سه
روز بعد از دفن مهلت می دهند و سپس زمین او را فرو می برد تا به
قوم لوط

رساند و با آنان محشور شود! 16

صحنه های مختلف قیامت!

شخصی خدمت امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! در
قرآن دچار شک شده ام! حرت فرمود: مادرت بعزایت بنشیند! چرا در
قرآن بشک افتاده ای؟ گفت: زیرا در قرآن آیاتی است که با یکدیگر
مخالف هستند! حضرت فرمود: کدام آیات؟ گفت: یکی آیه 28 سوره نبا
که می فرماید: روز قیامت، غیر از کسانی که خدا اجازه دهد، احدی
سخن نمی گوید! دوم آیه 23 انعام که می فرماید: در
قیامت، مشرکین - گویند: قسم بخدا! ما مشرک نبودیم! سوم آیه 25
عنکبوت که می فرماید: روز قیامت،

بعضی ها به بعضی از شما کافر می شوند و بعضی از شما، بعضی دیگر رالعن نمایند! چهارم آیه 64 سوره ص که می فرماید: جهنمیان، شکایت یکدیگر را می کنند! پنجم آیه 28 سوره ق می فرماید: نزد من شکایت نکنید!

در این آیات، قرآن از سخن گفتن مشرکین سخن می گوید. ولی در آیه 65 یس می فرماید: امروز بردهاں آنان مَهر زدیم و دستها و پاهایشان، آنچه را که انجام داده اند، برایمان می گویند!

طبق آیات اولی، آنان سخن می گویند ولی طبق آیه دومی، آنان حق سخن گفتن ندارند. در بعضی آیات است که احدی اجازه سخن گفتن ندارد ولی در بعضی از آیات می گوید که دست و پا و پوست بدن، سخن می گویند.

ای امیر مؤمنان! علت اختلاف این آیات چیست؟

امیر مؤمنان فرمود: این آیات همه در یک محل قیامت نیست. بلکه هر آیه ای مربوط به یک موقف قیامت است. زیرا روز قیامت، پنجاه هزار سال است! خداوند در آن روز، ابتدا همه را در یک محل جمع می کند.

عده ای که تابعین پیامبران بوده و در دنیا، در کارهای خیر و تقوی، به هم

کمک ویاری می رسانده اند، سخن می گویند و برای یکدیگر، استغفار می کنند. اما آنانکه در دنیا، معصیت می کرده اند و در ظلم و دشمنی، یا ویرانه های دیگر بوده اند، و مستکبرین و مستضعفینی که ظلم می کرده اند، در قیامت، یکدیگر را لعن می نمایند!

سپس به محلی می روند که عده ای که در دنیا در ظلم، با هم همکاری کرده اند، از عده ای دیگر، فرار می کنند. همانطور که قرآن می فرماید: روزیکه انسان، از برادر و مادر و پدر و رفیق و پسرانش، فرار می کند!

بعد در محلی جمع شده و گریه می کنند که اگر صدای این گریه ها، به اهل زمین می رسید، مردم از زندگی می افتادند. آنقدر گریه می کنند که اشکشان تبدیل به خون می شود. که قرآن در آیه 37 عبس می فرماید: امروز، هر شخصی ب فکر خودش است!

سپس به جای دیگری می روند و سخن می گویند. که در آیه 23 انعام می فرماید: بخدا قسم! ما شرک نوزیدیم!

چون در اینجا به اعمالشان اقرار نمی کنند، بر دهانشان مهر زده می شود و دست و پا و پوست بدنهایشان، سخن می گویند و بر معصیتی که از آن سر زده شهادت می دهند! سپس مهر از دهانشان برداشته می شود و آنان به اعضای بدنشان اعتراض می کنند که چرا علیه ما شهادت می دهید؟

قرآن جواب اعضا را در آیه 21 فصلت، این چنین می گوید: خدایی که هر چیزی را بسخن می آورد، ما را بسخن آورد!

بعد در جای دیگری جمع شده که هیچ شخصی بدون اجازه خدا، سخن نمی گوید. همانطور که در آیه 38 نبأ می فرماید: احدی سخن نمی گوید مگر کسیکه خدا به او اجازه دهد و سخن درست بگوید.

سپس در مکان دیگر جمع می شوند که بعضی ها علیه بعضی شکایت و طلب دین می کنند. و همه این ها قبل از حساب است. وقتی که حساب شروع شد، هر کسی بخودش مشغول می شود. ما از خدا می خواهیم که

آروز را برایمان، مبارک گرداند.

حفظ کرامت انسانی

در مسیر حرکت مولا علیه السلام به شام، برای جنگ صفین، عده ای از دهقانان شهر انبار به امام علیه السلام رسیدند، از اسبان و اشتران خود پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت علیه السلام می دویدند. حضرت علیه السلام فرمود: چرا چنین می کنید؟ گفتند: این در فرهنگ: وعادت ما، برای بزرگ داشت و احترام فرمان روایان است. حضرت علیه السلام فرمود

والله ما ينتفع بهذا امر او كم، وانكم لتشقون على انفسكم في دنياكم. وتشقون به في آخرتكم، وما اخسر المشقة وراءها العقاب، وأربح الدعة معها الامان من النار به خدا سوگند! اميران شما از اين كار سودی نبردند، و شما در دنيا با آن، خود را زحمت می افكنيد و در آخرت، دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیان بار است رنجی كه عذاب در پی آن باشد و چه سودمند است آسایشی كه با آن، امان از آتش جهنم باشد.

:در مورد مشابهی، حضرت عليه السلام فرمود

..ارجع فان مشى مثلك مع مثلى فتنة للوالى ومذلة للمؤمن (نهج البلاغه خ 323

برگردد، كه چنین حرکتی از چونان تویی (رئیس قبیله) با چون منی (امام و زمامدار) زمامدار را عامل انحراف خواهد بود و مؤمن را موجب زبونی

بعضی شیطنت را هوش و درایت می دانند و به امیرمومنان می گفتند معاویه از شما باهوش تره! امام فرمود او شیطنت دارد نه هوش و درایت! امام(ع) در جای دیگر، در پاسخ مغیره بن شعبه كه بقای معاویه را در «شام»، موافق سیاست روز می دانست، فرمودند

به خدا سوگند! اشتباه می كنید. معاویه از من زیرك تر نیست. او دغل باز و فاسد است. «

من نمی خواهم دغل بازی بكنم و از جاده حقیقت منحرف شوم و فسق و جور مرتكب شوم. اگر خدای تبارك و تعالی، دغل بازی را دشمنی نمی پنداشت، در آن وقت می دیدید كه زرنك ترین مردم دنیا، علی(ع) است. دغل بازی، فسق و جور است و این گونه

فجورها، کفر است و من می دانم که هر فریب کاری در قیامت محشور می شود، در حالی
.. که یک پرچم دارد

مولا علی (ع): به بازار بصره آمد و مردم را دید آنچنان سرگرم خرید و فروشند که گویی
خود را از یاد برده و از هدف انسانی به کلی غافل شده اند. با مشاهده این منظره طوری
متاثر گردید که به شدت گریست. و سپس فرمود: ای بندگان دنیا و ای کار گذاران اهل
دنیا: شما که روزها سرگرم معامله و سوگند خوردنید و شبها با بی خبری در بستر خواب
آرمیده اید و بین شب و روز، از آخرت و حساب و کتاب آن غافلید پس چه وقت، خود
را برای سفری که در پیش دارید مجهز می کنید و برای آن توشه بر می دارید و در چه
زمان به روز قیامت می اندیشید و به فکر معاد می افتید. الحدیث جلد 2 صفحه 412

حضرت علی علیه السلام::

من هر روز یک بار شرف حضور نزد رسول خدا(ص) داشتم و با من خلوت میکرد و هر
چه میخواستم با او میگفتم اصحاب او همه میدانستند که با من چنین میکند و با هیچ کس
دیگر چنین نمیکند، و بسا میشد که خودش بخانه من می آمد و چون بمنازل او میرفتم با
من خلوت میکرد و زنان خود را از جا بلند میکرد و جز من کسی با او نبود، هر وقت
پرسش میکردم بمن پاسخ میداد و هر گاه خاموش میشدم و مسائل تمام میشد آغاز سخن
میکرد، و آیه ای بر او نازل نشد در شب و نه در روز و نه در باره آسمان و نه زمین و نه دنیا
و آخرت و نه بهشت و دوزخ و نه دشت و کوه و نه روشنی و تاریکی جز اینکه همی بر

من بر خواند و بمن دیکته کرد تا آنها را بدست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و خاص و عامش را بمن آموخت، و یادم داد که در کجا نازل شده و در باره چه نازل شده تا روز قیامت. تحف العقول صفحه 189

نام دوازده امام در آیه 35 سوره نور

جابر می گوید دیدم حضرت امیر در مسجد کوفه با سنگ چیزی بر زمین می نویسد و تبسم می کند....

جابر گوید که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم امیرالمؤمنین (ع) چیزی بر زمین می نویسد و لبخند می زند. از حضرت علت تبسم را پرسیدم. فرمود: تعجب می کنم از کسانی که این آیه را می خوانند ولی به آن معرفت ندارد. بعد آیه 35 نور را تلاوت کردند «اللّٰهُ نور السموات والارض مثله کمشکاة فیها المصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكبٌ درّی یوقد من شجرةٍ مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکادزیتها یضیء ولومیمسه نارٌ. نورٌ علی نور» . یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله علیم حکیم

فرمود: مشکات «محمد» است. «مصباح» منم. «زجاجة الزجاجة» حسن و حسین هستند. «کأنها کوكبٌ درّی» علی بن الحسین است. «یوقد من شجرةٍ مبارکه» محمد بن علی است. «زیتونه» جعفر بن محمد است. «لا شرقیه» موسی بن جعفر است. «لا غربیه» علی بن موسی است. «یکاد زیتها یضیء» محمد بن علی است. «لو لم تمسه نارٌ» علی بن محمد است. «نور

علی 'نور' حسن بن علی است. «یهدی الله لنوره مَنْ یشاء» قائم مهدی است. . {تفسیر جامع
ج 4 ص 494 و تفسیر برهان ج 2 ص 134}

بعضی از غلامان به حضرت امیرالمومنین علی (ع) خبر دادند که چشمه ای در یکی از
باغها آبش چنان میجوشد مانند گردن شتر از آن چشمه آب بیرون می آید حضرت چند
گواه طلب کرد و آنان را گواه گرفت که این چشمه را در راه خدا وقف کردم تا پایان دنیا
و فرمود: این کار را کردم تا آتش را از چهره ی من دور کند. ارشاد القلوب جلد 1
صفحه 253

روایت شده که حضرت علی علیه السلام به قصابی گذشت که گوشتهای چاق و فربه ای
در دکان داشت مرد قصاب عرض کرد: ای امیر المؤمنین از این گوشتهای چاق خریداری
کنید حضرت فرمود: پول همراه من نیست. قصاب گفت: نسیه میدهم فرمود من به نخوردن
گوشت صبر می کنم و نسیه نمی برم. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه 284

حضرت موسی بن جعفر (ع) از پدرانش از حضرت امام حسین (ع) روایت میکند که یکی از روزها امیرالمومنین (ع) با گروهی از یاران خود نشسته و آنها را برای جنگ آماده میکرد ، در این هنگام پیرمردی که گرد و غبار سفر در چهره اش بود وارد شد. مرد مسافر پرسید : امیرالمومنین کجاست ؟ حضرت را به آن مرد نشان داد ، و او سلام کرد و بعد گفت : یا امیرالمومنین من از طرف شام می آیم و پیرمرد هستم ، شنیده ام در وجودت فضائل بسیاری هست ، و من گمان میکنم که به زودی کشته خواهی شد و اینک آنچه را خداوند به تو تعلیم داده به من تعلیم فرما. حضرت علی (ع) فرمود : آری ای پیرمرد هر که دو روزش مساوی باشد در زندگی خود زیان دیده است ، و هر کس کوشش خود را برای رسیدن به دنیا متمرکز کند از از ادبار دنیا حسرت خواهد خورد ، و هر آنکس که دو روز از ایام زندگیش در شر و فساد بگذرد از مواهب الهی محروم میگردد. هر کس به امور آخرت بی اعتنا باشد و از دنیایی که به او رو آورده استفاده کند و توجه نداشته باشد که از کجا به دست میآورد این چنین آدمی از تبه کاران به شمار میآید ، کسی که به نواقص اخلاقی و اجتماعی خود متوجه نباشد ، هوای نفس بر او غلبه خواهد کرد. ای پیرمرد برای مردم بپسند آنچه را برای خود می پسندی ، و با مردم آنطور رفتار کن که میل داری با تو آن گونه رفتار کنند ، پس از این امیرالمومنین (ع) صورت خود را متوجه یارانش کرد و فرمود : ای مردم مگر مشاهده نمی کنید که اهل دنیا با حالات مختلف صبح را به شب و شب را به روز میآورند ، یکی زمین میخورد و از درد بر خود می پیچد و دیگری از وی عیادت میکند و از دیدن رنج بیمار ناراحت میگردد ، یکی از فرط ناراحتی و شدت مرض با جان خود تلاش میکند و دیگری امید به زندگی ندارد ، و یکی در بستر مرض افتاده و نزدیک است جان دهد ، یکی طالب دنیا است در صورتیکه مرگ او را دنبال میکند ، و

دیگری غافل از همه چیز همواره در تلاش است در صورتیکه از دید حقیقت هرگز دور نبوده است. کِتَابُ الْمَوَاعِظُ شیخ صدوق صفحه 55 الی 58

سوالات زید بن صوحان از شاه ولایت امیرالمومنین مولا علی بن ابیطالب (ع)

زید بن صوحان عبدی عرض کرد: یا امیرالمومنین کدام سلطان قوت و قدرتش بیشتر است؟ حضرت فرمود: مرگ.

عرض کرد: کدام چیز دلتش بیشتر است؟ فرمود: حرص بر جمع مال دنیا.

عرض کرد: کدام فقر از همه سخت تر است؟ فرمود: کفر بعد از ایمان.

عرض کرد: کدام دعوت از همه گمراه تر است؟ فرمود: کسی که مردم را به طرف موهومات (یا به طرف خلاف) دعوت میکند.

عرض کرد: کدام عمل افضل است؟ فرمود: پرهیزکاری.

عرض کرد: کدام عمل رستگاریش بیشتر است؟ فرمود: طلب کردن از آنچه در نزد خداوند است.

عرض کرد: کدام مصاحب (هم صحبت) از همه بدتر است؟ فرمود: آن کسی که معصیت ها را در نظر انسان جلوه دهد و آدمی را به نافرمانی خداوند وادارد.

عرض کرد : کدام یک از مردم شقاوتش بیشتر است ؟ فرمود : کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.

عرض کرد : کدام یک از مخلوقات از همگان نیرومندتر است ؟ فرمود : آن کس که بردباریش از همه بیشتر است.

عرض کرد : کدام یک از مردم بخلش بیشتر است ؟ فرمود : آن کسی که از راه حرام مالی بدست آورد.

عرض کرد : کدام یک از مردم زرنگیش بیشتر است ؟ فرمود : کسی که به حالات خود بنگرد و رستگاری خود را از گمراهی درک کند و بنگرد راه سعادت در چیست و بطرف آن گرایش پیدا کند.

عرض کرد : با حلم ترین مردم کیست ؟ فرمود : آن کسی که به خشم نیاید.

عرض کرد : کدام یک از مردم ثبات رای بیشتری دارند ؟ فرمود کسی که فریب مردم را نخورد و دنیا نیز با زرق و برق خود او را از راه بیرون نکند.

عرض کرد : کدام یک از مردم از همه نادان ترند ؟ فرمود : کسی که گول دنیا را بخورد ، در صورتیکه مشاهده میکند دنیا با دیگران چگونه بازی کرد.

عرض کرد : کدام یک از مردم حسرت و پشیمانی بیشتری دارند ؟ فرمود : کسی که از دنیا و آخرت محروم شده باشد و این خود زیان آشکاری است.

عرض کرد : کدام یک از مردم کور هستند ؟ فرمود : آنکس که برای خداوند عملی انجام نداده و از خداوند انتظار ثواب دارد.

عرض کرد: کدام قناعت از همگان افضل است؟ فرمود: آنکس که به آنچه خداوند به وی عطا کرده قناعت کند، و حرص و آز نداشته باشد.

عرض کرد: کدام مصیبت از همه دردناکتر است؟ فرمود: مصائب در امور دین از همه ناراحت کننده و آزار دهنده تر است.

عرض کرد: کدام یک از اعمال عبادی نزد خداوند بیشتر مورد علاقه است؟ فرمود: انتظار فرج.

عرض کرد: کدام یک از مردمان نزد خداوند ارج و اعتبار دارند؟ فرمود: آنکه بیشتر از همه از خداوند میترسد، و تقوای بیشتر و زهد زیادتری دارد.

عرض کرد: کدام سخن در نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: زیاد در یاد خدا بودن و عجز و لابه و دعا نمودن.

عرض کرد: کدام گفته از همه راست تر است؟ فرمود: گواهی دادن به وحدانیت خداوند متعال.

عرض کرد: کدام یک از کارها در نزد خداوند بزرگتر است؟ فرمود: تسلیم در برابر خداوند و ترس از معاصی و پرهیزکاری از گناه.

..امیرالمومنین(ع) به فرزندش گفت میل به جگر پیدا کرده...

مالک بن انس گفت: از ژهری درباره زاهدترین مردم در دنیا پرسیدم و او در پاسخ گفت: علی بن ابی طالب(ع)! سپس گفت: «...به ما گزارش شده که امام علی(ع) حدود یک سال اشتهای جگر کباب شده همراه با نان شیرمال را داشت(اما از تهیه آن خودداری می کرد).

روزی فرزندش امام حسن(ع) که روزه‌دار بود، به یاد این موضوع افتاده و غذای مورد علاقه پدرش را فراهم کرد و هنگام افطار در جلوی روی ایشان نهاد. در همین هنگام، بینوایی به در خانه آمد. علی(ع) فرمود: پسر این غذا را به او بده تا فردای قیامت، در نامه: عملمان این آیه خوانده نشود

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (فرشتگان قهر و عذاب به آنها گویند) « شما (لذات بهشتی و) خوشیهایتان را در زندگانی دنیا (به شهوت رانی و ظلم و عصیان) بردید و بدان لذات دنیوی بر خوردار و دلباخته بودید، پس امروز به عذاب ذلت و خواری مجازات می شوید چون در زمین به ناحق تکبر می کردید و راه فسق و تبهکاری پیش می گرفتید. (احقاف، 20).

پیشنهاد عایشه به امیرالمومنین (ع)

پس از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبدالله بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائق را مطرح فرمود، عایشه شرمنده شده به اشتباه خود: اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت

إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُقِيمَ مَعَكُمْ فَأَسِيرَ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ عِنْدَ سَيْرِكُمْ

یعنی،

(.دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم)

:حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پذیرفت و پاسخ داد

إِرْجِعْ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي تَرَكَّكَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ

یعنی،

عایشه، بخانه ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تو را در آنجا ترک کرد.))

[۱].

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند

:و معاویه و عمرو عاص می گفتند

ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می شد تا بهانه ای برضد علی به دست می آوردیم))

[۲].

و اگر عایشه در جنگ‌های بعدی همراه امام علی علیه السلام می‌رفت و حکومت آن حضرت را تأیید می‌کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم‌گیری داشت،....[۱] مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۱

.کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۶ [۲]

به حضرت پول قلبی دادند!

یک بار امام علی (ع)، میثم تمار را به دنبال کاری فرستاد و تا بازگشت او، خود، در مغازه میثم ماند. یک مشتری برای خریدن خرما مراجعه کرد. حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما بردار!...

وقتی میثم برگشت و از این معامله با خبر شد، دید که پولهای آن شخص، قلبی است و به «حضرت قضیه را گفت. علی (ع) فرمود: «آنان هم خرما را تلخ خواهند یافت در همین گفتگو بودند که آن مشتری، خرماها را باز آورد و گفت: این خرما تلخ است

سرظهر همه در حال استراحت اما امام ما در گرما در حال زدن است

راوی می‌گوید: سرظهر در گرمای کوفه دیدم امیرالمومنین (ع) در حال قدم زدن است. گفتم آقا در این شدت گرما دنبال چه هستید؟ فرمودند: شاید یک دردمندی و کسی که

مشکلی دارد با من کاری داشته باشد، دارم می گردم چنین مراجعه کننده ای را پاسخ دهم.
و اتفاقاً هم همینطور شد. زنی که با شوهر خود دعوا کرده بود خدمت حضرت رسید.
حضرت به دنبال او رفت و به خانه اش وارد شد. شوهرش را نصیحت نمود و دعوای این
زن و شوهر را حل نمود. (سفینه البحار ج ۲)

شهادت آرزوی امیرالمؤمنین(ع) بود

وقتی در جنگ احد حضرت حمزه(ع) شهید شد امیرالمؤمنین(ع) گریان نزد پیامبر(ص)
آمد پیامبر خدا سوال کرد چرا گریه می کنی؟ امیرمومنان فرمود حمزه شهید شد و من شهید
نشدم. در این موقع بود که ایه نازل شد :

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا
بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب ایه 23)

برخی از آن مؤمنان، بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا
کردند، پس برخی پیمان خویش گزاردند (و بر آن عهد ایستادگی کردند تا به راه خدا
شهید شدند مانند عبیده و حمزه و جعفر) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده
و هیچ عهد خود را تغییر ندادند (مانند علی علیه السلام که در کوفه به محراب عبادت
شهید گشت)

تفسیر آیه شریفه «رجال صدقوا» و شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

:ابن حجر هیتمی گوید

وَسُئِلَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ فَعَالَ: اللَّهُمَّ¹» «عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا غَفَرًا، هَذِهِ آيَاتُ نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي عَمِّي حَمْزَةَ وَفِي ابْنِ عَمِّي عُيَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَمَّا عُيَيْدَةُ فَقَضَى نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ بَدْرٍ، وَحَمْزَةُ قَضَى نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ أُحُدٍ، وَأَمَّا أَنَا فَانْتَظِرُ أَشْقَاهَا يُخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ يَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ - عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى حَبِيبِي أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ² وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

می گوید: «حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی از تفسیر آیه شریفه «رجال صدقوا» و شأن نزول آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با توست، سپس فرمود: این آیات درباره من و درباره عموی من حمزه و درباره فرزند عموی من عییده بن الحارث نازل شده است. اما عییده در جنگ بدر به درجه شهادت رسید، و اما حمزه در جنگ احد شهید گشت، و اما من منتظرم که شقی ترین امت این را از این خضاب کند - و با دست خود اشاره به محاسن خود و به سر خود نمودند - و این پیمانی» است که حبیب من محمد صلی الله علیه و آله و سلم با من بسته است

:امام حسین(ع) می فرماید

امیرالمؤمنین (ع) بر مرکب رسول الله، شهباء، در کوفه سوار می شد و از همه بازارهای «
کوفه بازدید می نمود، روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: ای
قصابان در ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در
گوشت وقتی می فروشید بر حذر باشید. همانا از رسول الله (ص) شنیدم که از این عمل
«نهی می فرمودند

:سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود

همان گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می گذارید خرماهای بد را نیز در «
«معرض دید بگذارید

:سپس به بازار ماهی فروشان رفت و فرمود

غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی هایی که در دریا مردند و موج آنها «
«را بیرون آب انداخت، خودداری کنید

سپس به محله کناسه رفت که تجارت های مختلفی از قبیل شتر فروشی، صرافی، بزاز،
:خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود

در این بازارها قسم خوردن متداول شده است. قسم هایتان را با صدقه درهم آمیزید و از «
قسم خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عز و جل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزّه
نخواهد نمود³

3. القاضی النعمان ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، روایت 1913³

:امام باقر(ع) نیز می فرماید

امیرالمؤمنین(ع) وقتی در کوفه بود هر روز صبح از دارالاماره بیرون می آمدند و در « بازارهای کوفه، بازار، بازار می گشتند. و با او تازیانه ای بود که بر گردنش آویخته بود و دوطرف داشت و «سبیه» نامیده می شد. و در هر بازاری می ایستاد و ندا می داد، ای تاجران تقوای خداوند عز و جل پیشه کنید. هنگامی که بازاریان صدای او را می شنیدند، هر چه در دست داشتند، زمین می گذاشتند و به سخنان حضرت گوش فرامی دادند که می فرمود: «طلب خیر را بر هر چیز مقدم دارید و با سهل گرفتن در معامله به اموالتان برکت بخشید و با بردباری خود را زینت دهید. از سوگند دوری نمایید و از دروغ فاصله بگیرید و تن به ظلم ندهید و در معامله با مظلومین با عدل و انصاف برخورد کنید و به ربا نزدیک نشوید و اندازه و میزان

کتاب نقد « شماره 19 (صفحه
(234

»را رعایت نمایید و کالاهای مردم را حقیر نشمارید و در زمین فساد نکنید

و بدین گونه همه بازارها را سر می زد و سپس برای رسیدگی به مراجعات مردم به دارالاماره باز می گشت⁴ امیرالمؤمنین(ع) در بازار راه می رفت و اگر کم فروشی یا متقلبی را در بازار مشاهده می کرد با تازیانه ای که در دست داشت، تنبیه می نمود. اصبع بن نباته

کلینی، الکافی ج 5، ص 151، روایت 3،⁴

می گوید روزی به حضرت عرض کردم که شما در خانه بنشین و من این کار را انجام می دهم حضرت فرمود: «ای اصبع مرا نصیحت نکردی

حضرت علاوه بر اینکه هر روز یا هر چند روز یک بار به بازارها می رفت و بازاریان و تجار را نصیحت می نمود و حکم الهی را برایشان بازگو می کرد و دعاوی را حل و فصل می نمود، بطور مستمر در جریان کیفیت خرید و فروش و سطح قیمت ها قرار می گرفت و در صورت مشاهده هر گونه تخلف و تعدی و تجاوزی مستقیماً وارد عمل می شد و حق مظلوم را می ستاند و گم شده را راهنمایی می کرد و به کمک ضعیفان می شتافت و قرآن را می گشود و این آیه را می خواند «ما بهشت ابدی آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است»^۵ این آیه در ارتباط با حاکمان عادل و متواضع و توانمندان از مردم نازل شده است

الف) اصبع بن نباته می گوید حضرت به همراه غلامش قنبر وارد بازار بزازها شد و از پسری که در مغازه بود دو پیراهن به قیمت چهار و سه درهم خرید. پس از خرید حضرت به مسجد رفت. صاحب مغازه که از خرید حضرت و قیمت مورد معامله آگاه شد خود را به مسجد رساند و به حضرت عرض کرد، پسر ما را شناخت. این دو درهم را که ربح این دو پیراهن است را بگیرد. حضرت فرمود من چنین کاری نمیکنم. من چانه زدم و او هم بامن چانه زد و سرانجام با رضایت معامله انجام شد.^۶

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً، قصص 82⁵

النيشابوري، محمد بن الفتال، روضة الواعظين، ج 1، ص 107،⁶

ب) حضرت در نقل دیگری از مغازه ای که پسری فروشنده آن بود پیراهنی به سه درهم خرید و وقتی پدر متوجه شد حضرت خریدار آن بود، به سرعت دوید و یک درهم به ایشان داد. حضرت سؤال فرمود این درهم چیست. عرض کرد. ثمن پیراهن دو درهم بود. حضرت فرمود من و او با رضایت معامله کردی.^۷

در حدیثی از آن حضرت آمده است: «برای من نشستن در مسجد از نشستن در بهشت برتر است، زیرا نشستن در بهشت رضایت نفسم را به دنبال دارد، حال آن که نشستن در مسجد مایه رضایت و خشنودی پروردگار است». همچنین امیرالمؤمنین در گرماگرم کار و تلاش { } برای ساختن مسجد پیامبر این شعرها را می - سرود؟

لا یستوی من یعمر المساجدا

یدأب فیہ قاعداً و قائماً

ومن یری عن الغبار حائداً

۷. احمد بن حنبل: فضایل الصحابه، ج ۱، ص ۵۲۸، روایت ۸۷۸

آنان که مساجد خدا را آباد می-کنند و پیوسته در این راه می-کوشند با کسانی که از «
خاک و غبار مسجد دوری می-گزینند، یکسان نیستند». احتمالا این واقعه مربوط به
: ساخت مسجد نباشد چون در روایت آمده

يوم الخندق و ذلك أنه مر بعمار بن ياسر و هو يحفر الخندق و قد ارتفع الغبار من الحفر
فوضع كفه على أنفه و مر، فقال عمار

لا يستوي من بيني المساجد فيصلی فیها راكعا و ساجدا

کمن یمر بالغبار حائدا یمرض عنه جاحدا معاندا

ولی امیر مومنان در طول حکومتش حاضر نشد حتی به مورچه ای ظلم نماید و حکومت
برای او ارزشی نداشت.

ابن عباس می گوید برای جنگ جمل در راه بصره بودیم

در سرزمین ذی قار، خدمت امام «سلام الله علیه» رفتم که حضرت داشت کفش خود را پینه می زد. به حضرت گفتم لشکریان منتظر سخنرانی شما هستند. امام علیه السلام ، فرمود: ابن عباس! بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: چیزی نمی ارزد. فرمود: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا» [نهج البلاغه، خطبه ۳۳]؛ به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم

امیرالمؤمنین «سلام الله علیه» می فرماید: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ» [نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶]؛ به خدا قسم، این دنیای شما نزد من از استخوان خوک که در دست بیمار جذامی باشد، پست تر است

همچنین می فرماید: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» [نهج البلاغه، خطبه ۳]؛ دنیای شما نزد من، از آب بینی بز کم ارزش تر است.....

خلیفه سوم، عثمان، دستور تبعید ابوذر، یار وفادار رسول خدا را به ربذه صادر کرد و گفت: هیچ کس نباید ابوذر را بدرقه کند!

اما امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام سکوت را شکسته و

به هنگام بدرقه، هر سه بزرگوار به ابوذر دلداری دادند و سخنانی فرمودند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای اباذر! تو برای خدا غضب کردی و فریاد زدی. اینها از افشاگری تو و از دست دادن حکومت ترسیدند؛ ولی تو هم از گناه سکوت ترسیدی و فریاد زدی. فردای قیامت معلوم خواهد شد که برنده کیست

نهی از منکر مولا علی(ع)

در زمان علی ع دونفر با هم دعوا کردند و سومی مشغول تماشا و بی تفاوت و قتلی صورت گرفت...علی ع حکم دادند تماشاگری بی تفاوت را کور کردند
امام عزیز و بی نظیر ما حضرت علی (ع) بارها و بارها نهی از منکر کردند: کسانی که مسجد نمی آمدند را تهدید به آتش زدن منازلشان کرد-

شخصی که سد معبر کرد حکم به آتش زدن دکان او کرد-

جوانی که در حال طواف چشم چرانی کرد را سیلی زد-

مردی که در وضوخانه قلدری کرد را شلاق زد-

مردی که می خواست گوشت خوک بخورد را شلاق زد-

نجاشی شاعر که شراب خورد را شلاق زد -

علی (ع) وارد بازار شد و دید مردم مشغول دنیا هستند آنها را نصیحت کرد.

وقتی که عقیل می گوید من 100 هزار دینار مقروض هستم و از بیت المال به من چیزی بده تا دیونم را اداء کنم. حضرت جواب می دهد من و تو هر کدام فردی از مسلمانان هستیم و حق مساوی داریم و نمی توانیم افزون از دیگران از بیت المال اخذ کنیم. وقتی عقیل قانع نمی شود می فرماید: اگر به آنچه گفتم قانع نیستی، پایین برو و قفل یکی از صندوقها را بشکن و آنچه در آن است را بردار.⁸

:امام حسین (ع) می فرماید

امیرالمؤمنین (ع) بر مرکب رسول الله، شهباء، در کوفه سوار می شد و از همه بازارهای «کوفه بازدید می نمود، روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: ای قصابان در ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در گوشت وقتی می فروشید بر حذر باشید. همانا از رسول الله (ص) شنیدم که از این عمل «نهی می فرمودند

:سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود

همان گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می گذارید خرماهای بد را نیز در «معرض دید بگذارید

:سپس به بازار ماهی فروشان رفت و فرمود

8. ابن شهر آشوب، مناقب ال ابی طالب، ج 2، ص 125

غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی هایی که در دریا مردند و موج آنها «
» را بیرون آب انداخت، خودداری کنید

سپس به محله کناسه رفت که تجارت های مختلفی از قبیل شتر فروشی، صرافى، بزازی،
:خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود

در این بازارها قسم خوردن متداول شده است. قسم هایتان را با صدقه درهم آمیزید و از «
قسم خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عز و جل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزه
نخواهد نمود»⁹

:امام باقر(ع) نیز می فرماید

امیرالمؤمنین(ع) وقتی در کوفه بود هر روز صبح از دارالاماره بیرون می آمدند و در «
بازارهای کوفه، بازار، بازار می گشتند. و با او تازیانه ای بود که بر گردنش آویخته بود و
دو طرف داشت و «سبیه» نامیده می شد. و در هر بازاری می ایستاد و ندا می داد، ای
تاجران تقوای خداوند عز و جل پیشه کنید. هنگامی که بازاریان صدای او را می شنیدند،
هر چه در دست داشتند، زمین می گذاشتند و به سخنان حضرت گوش فرامی دادند که می
فرمود: «طلب خیر را بر هر چیز مقدم دارید و با سهل گرفتن در معامله به اموالتان برکت
بخشید و با بردباری خود را زینت دهید. از سوگند دوری نمایید و از دروغ فاصله بگیرید و
تن به ظلم ندهید و در معامله با مظلومین با عدل و انصاف برخورد کنید و به ربا نزدیک
نشوید و اندازه و میزان

9. القاضی النعمان ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، روایت 1913

«را رعایت نمایید و کالاهای مردم را حقیر نشمارید و در زمین فساد نکنید

و بدین گونه همه بازارها را سر می زد و سپس برای رسیدگی به مراجعات مردم به دارالاماره بازمی گشت^{۱۰} امیرالمؤمنین (ع) در بازار راه می رفت و اگر کم فروشی یا متقلبی را در بازار مشاهده می کرد با تازیانه ای که در دست داشت، تنبیه می نمود. اصبع بن نباته می گوید روزی به حضرت عرض کردم که شما در خانه بنشین و من این کار را انجام می دهم حضرت فرمود: «ای اصبع مرا نصیحت نکردی»^{۱۱}

ابی الصهباء نیز می گوید: علی ابن ابی طالب (ع) را در شط کلاء دیدم که از قیمتها پرس و جو می کرد^{۱۲} از مجموعه این روایات استفاده می شود که امیرالمؤمنین (ع) به جهت اهمیت ویژه ای که بازار در اقتصاد جامعه اسلامی دارد، نظارت بر آن را وظیفه ضروری خود می دانست و این کار را مستمرا انجام می داد و اگر به دلایلی قادر نبود هر روز بازارها را بگردد و تذکر دهد و نصیحت کند، هر چند روز یک بار این کار را تکرار می نمود^{۱۳} همان طور که از روایت اصبع برمی آید، با اینکه پیشنهاد شد فرد دیگری داوطلبانه نظارت را عهده دار شود، اما حضرت هرگز این پیشنهاد را تا هنگامی که خود توان انجام این کار را داشتند نپذیرفته و هرگز رها نمودن نظارت و به کارهای دیگر پرداختن را به

^{۱۰} کلینی، الکافی ج ۵، ص ۱۵۱، روایت ۳،

^{۱۱} نعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، روایت ۱۹۱۳

^{۱۲} احمد بن حنبل، فضایل الصحابه، ج ۱، ص ۵۴۷، روایت ۹۱۹

^{۱۳} مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰۲، روایت ۴۴

صلاح خود به عنوان حاکم جامعه اسلامی نمی دید. البته حضرت در گشت زدنهای خود در بازار صرفاً دنبال متخلف نبودند که آنرا شلاق بزند و بعد به سراغ کار خود در دارالاماره بروند. بلکه حضرت همیشه احکام اسلام را به آنان گوشزد می کرد. گرچه بازاریان احکام اسلام را کم و بیش از قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) شنیده بودند. اما از آنجا که خرید و فروش همراه با کسب سود فریبندگی خاصی برای انسان دارد. بدون تذکر مداوم و مستمر، انسان همه آنچه که لازم و سزاوار است انجام دهد را در صحنه عمل به فراموشی می سپرد. از این جهت لازم است پیشاپیش زمینه های لازم را برای انجام چنین کار مهمی در خود ایجاد کند و در غیر این صورت به سمت تجارت رفتن، چیزی جز گام برداشتن در مسیر هلاکت و تباهی نیست

:نقل شده است که حضرت در همه بازارهای کوفه دور می زد و سپس می فرمود

تقنی اللذائد فمن نال صفوتها من الحرام و یبقی الاثم و العار
تبقى عواقب سوء فی مغبتها لاخیر فی لذه من بعدها النار^{۱۴}

.لذت ها خواهد گذشت و هر کس که حرامی مرتکب شود کناه و ننگ برای او می ماند

.سرانجام زشت در عاقبت برای او می ماند هیچ خیری که بدنالش آتش باشد نیست

:در یک جمع بندی می توان گفت

حضرت علاوه بر اینکه هر روز یا هر چند روز یک بار به بازارها می رفت و بازاریان و تجار را نصیحت می نمود و حکم الهی را برایشان بازگو می کرد و دعاوی را حل و فصل می نمود، بطور مستمر در جریان کیفیت خرید و فروش و سطح قیمت ها قرار می گرفت و در صورت مشاهده هر گونه تخلف و تعدی و تجاوزی مستقیماً وارد عمل می شد و حق مظلوم را می ستاند و گم شده را راهنمایی می کرد و به کمک ضعیفان می شتافت و قرآن را می گشود و این آیه را می خواند «ما بهشت ابدی آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است»¹⁵ این آیه در ارتباط با حاکمان عادل و متواضع و توانمندان از مردم نازل شده است:

حضرت در نامه ای به رفاعه بن شداد بیان داشت:

از احتکار نهی کن و پس هر کس مرتکب آن شد تنبیه بدنی کن و با آشکار ساختن¹⁶ آنچه احتکار کرده او را مجازات کن

علاوه بر این تأکیدات مطابق برخی روایات حضرت نیز شخصا با احتکار برخورد می نمودند. حضرت غله ای را که صد هزار درهم قیمت داشت و احتکار شد، سوزاند¹⁷ و هنگام گذر بر شط فرات با کپه غله یکی از تجار که آن را نگاه داشته بود تا هنگام گرانی بفروشد، برخورد نمود و دستور داد سوزانده شد¹⁸ همچنین عبدالرحمن بن قیس از حبیش نقل می کند که علی بن ابی طالب محصولاتی که من در سواد (اطراف کوفه) احتکار

¹⁵ تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لافساداً، قصص 82

¹⁶ القاضي النعمان، ابي حنيفة: دعائم الاسلام، ج 2، ص 36، روایت 81

¹⁷ ابن حزم الاندلسي، ابو محمد، المحلى بالاثار، ج 7، ص 573، روایت 1568

¹⁸ الهندي، كنز العمال، ج 4، ص 182، روایت 10070

کرده بودم را سوزاند و اگر نمی سوزاند به مقدار محصول کوفه سود می بردم^{۱۹}

امام صادق(ع) می فرماید: حضرت بر کنیزکی می گذشت که در حال خرید گوشت از

قصاب بود، زن در هنگام توزین به قصاب گفت مقداری بیفزا. حضرت فرمود: بیفزا همانا این افزودن نعمت را بیشتر می کند^{۲۰}

در روایت دیگری از حضرت وارد شد که مردی به ایشان عرضه داشت، من می خواهم به تجارت پردازم، حضرت سؤال کرد: آیا از دین خدا شناخت داری مرد گفت پس از آن چه! حضرت فرمود: «وای بر تو اول، فقه سپس تجارت، همانا کسی که بفروشد و بخرد و از حلال و حرام خدا نپرسد مستمرا در ربا سقوط می کند^{۲۱}

حضرت در روایت دیگر بسیار صریح بیان می دارد که کسی که بدون آموختن احکام

¹⁹ . ابن حزم الاندلسی، ابو محمد، المحلی بالاثار، ج 7، ص 573، روایت 1568.

²⁰ کلینی، کافی، ج 5، ص 152، روایت 8،

²¹ القاضی النعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج 2، ص 16

شرعی به تجارت می پردازد حتما به ربا خواری مبتلا می شود و کسی که ربا می خورد
وارد آتش خواهد شد^{۲۲}

ممانعت از فروش ماهی در آب مرده: امیرالمؤمنین (ع) وقتی به جهت نظارت به بازار می
رفتند و به بازار ماهی فروشان می رسیدند می فرمودند «در بازار اسلامی ماهی که در آب
مرده است فروخته نمی شود»^{۲۳} همچنین حضرت عمار یاسر را به بازار فرستاد و به او گفت
در بازار ابلاغ شود که ماهی انکلیس^{۲۴} را نخورید^{۲۵}

امام صادق (ع) فرمود:

امیرالمؤمنین (ع) همواره می فرمود: مادامی که این امت لباس بیگانه نپوشد و از غذاها «
آنان استفاده نکند، همواره در خیر خواهد بود و هنگامی که چنین کند خداوند آنان را
ذلیل خواهد کرد»^{۲۶}

راوی می گوید:

امیرالمؤمنین (ع) وارد بازار بصره شد و نگاهی به مردی که مشغول خرید و فروش بود، «
انداخت. پس گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: ای بندگان دنیا و کارگزاران اهل دنیا،
روز قسم می خورید و شب می خوابید و زمان می گذرد در حالی که از آخرت غافلید.
پس چه هنگام می خواهید توشه تهیه کنید و در ارتباط با جهان آخرت فکری نمایید؟
فردی به حضرت عرضه داشت که ای امیرالمؤمنین ما چاره ای از تهیه معاش نداریم پس

²² نوری، مستدرک الوسائل، ج 13، ص 331، روایت 15505

²³ حسینی المرعشی التستری، قاضی سید نورالدین، ج 1، ص 663

²⁴ نوعی ماهی شبیه مار که در آبهای شیرین زندگی می کند. لسان العرب ج 16

²⁵ حسینی المرعشی التستری، قاضی سید نورالدین، ج 1، ص 663

²⁶ برقی، ابی جعفر احمد بن محمد، المحاسن، ج 2، ص 178، روایت 1504

چگونه عمل کنیم؟ امیرالمؤمنین(ع) فرمود: طلب معاش از طریق حلال انسان را از تلاش برای آخرت غافل نمیکند. پس اگر بگویید ما ناگزیر از احتکار هستیم، معذور نخواهید بود. حضرت در حالی که گریه می کرد از مرد جدا شد^{۲۷}

:حضرت در گشت زنی های خود در بازار کوفه می فرمود

ای بازاریان از خدا بترسید و از او طلب خیر کنید و به واسطه آسان گرفتن در معامله با «مردم، تبرک جوید و بدین وسیله به مردم نزدیک شوید و با حلم خود را زینت بخشید»^{۲۸}

:حضرت در دو روایتی که از ایشان نقل شده است خود به فروشنده سود پرداختند

الف) اصبع بن نباته می گوید حضرت به همراه غلامش قنبر وارد بازار بزازها شد و از پسری که در مغازه بود دو پیراهن به قیمت چهار و سه درهم خرید. پس از خرید حضرت به مسجد رفت. صاحب مغازه که از خرید حضرت و قیمت مورد معامله آگاه شد خود را به مسجد رساند و به حضرت عرض کرد، پسر من شما را شناخت. این دو درهم را که ربح این دو پیراهن است را بگیرید. حضرت فرمود من چنین کاری نمیکنم. من چانه زدم و او هم بامن چانه زد و سرانجام با رضایت معامله انجام شد.^{۲۹}

ب) حضرت در نقل دیگری از مغازه ای که پسری فروشنده آن بود پیراهنی به سه درهم خرید و وقتی پدر متوجه شد حضرت خریدار آن بود، به سرعت دوید و یک درهم به

²⁷ شیخ مفید، الامالی، ص 119، روایت 3

²⁸ کلینی، کافی، ج 5، ص 151، روایت 3،

²⁹ النیشابوری، محمد بن الفضل، روضة الواعظین، ج 1، ص 107،

ایشان داد. حضرت سئوال فرمود این درهم چیست. عرض کرد. ثمن پیراهن دو درهم بود. حضرت فرمود من و او با رضایت معامله کردی.³⁰

در کتاب ذخیره الملوك است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوییده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامهاش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوییده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با . نفسش مجاهدت میکند

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرفشدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشکیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشک بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابه‌ای آن بنوشاند

احمد بن حنبل: فضائل الصحابه، ج 1، ص 528، روایت 878³⁰

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم! حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض . روح فرمود

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغدای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه های نان جوین و کمی نمک !! است

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید :بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود

علل النفس بالقنوع و الا

. طلبت منك فوق ما يكفيها

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند .

یکی از رجال ثروتمند حلوانی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بوی معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیئات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکهای از آن نان خشک را با سرکه خورد و مجدداً سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نانها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها با احترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای

احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها

برای امیر المومنین علیه السلام نامه ای از معاویه رسید ، حضرت مهر نامه را شکست و قرائت کرد : " از طرف امیر المومنین و خلیفه المسلمین ، معاویه بن ابی سفیان برای علی : ای علی ! در جنگ جمل هر چه خواستی با ام المومنین : عایشه و اصحاب رسول خدا : " طلحه و زبیر کردی اکنون مهای جنگ باش

حضرت جواب نامه را اینگونه نوشت : از طرف عبدالله تو به ریاست می نازی و من به بندگی خداوند من آماده جنگ هستم به همان نشان که " انا قاتل جدک و عمک و خالک : من همان قاتل پدر بزرگ و عمو و دایی تو هستم " سپس نامه را مهر و امضاء فرمود و از شاگردانش که در محضرش بودند ، پرسید : کیست که این نامه را به شام ببرد ؟ کسی جواب نداد ، دوباره حضرت سوالش را تکرار فرمود و این بار طرماع از میان جمعیت برخاست و عرض کرد : علی جان ! من حاضریم حضرت ضمن اینکه او را از متن تند نامه آگاه کرد ، فرمود : طرماع ! به شام که رفتی مواظب آبروی علی باش طرماع

گفت : سمعاً و طاعهً آنگاه نامه را گرفت و بسوی شام حرکت کرد ، معاویه در باغ قصرش بود که عمرو عاص خبر رسیدن یکی از شاگردان علی را به او رساند ، معاویه فوراً دستور داد که بساطی رنگین پهن کنند تا شکوه آن طرمّاح را تحت تاثیر قرار بدهد و او را به لکنت بیندازد دستور انجام شد ، طرمّاح وقتی وارد شد و آن فرشهای رنگین و بساط مفصل را دید ، بی اعتناء با همان کفشهای خاک آلوده اش قدمها را بر فرشها گذاشت ، خود را به معاویه رساند و همانطور که او بر مسندش لمیده بود ، طرمّاح نیز لم داد و پاهایش را دراز کرد ، اطرافیان معاویه به طرمّاح اعتراض کردند که " پاهایت را جمع کن " اما او گفت : تا آن مردک (معاویه) پاهایش را جمع نکند ، من هم پاهایم را جمع نخواهم کرد ، عمرو عاص به معاویه در گوشی گفت : این مردی بیابانیست و کافیت که تو سر کیسه ات را کمی شل کنی تا او رام بشود و لحنش را هم عوض کند ، معاویه ضمن اینکه دستور داد تا سی هزار درهم پیش طرمّاح بگذارند ، از او پرسید : از نزد که به خدمت که آمده ای ؟ طرمّاح گفت : از طرف خلیفه برحق ، اسدالله ، عین الله ، اذن الله ، وجه الله ، امیر المومنین علی بن ابیطالب نامه ای دارم برای امیر زنازاده فاسق فاجر ظالم خائن ، معاویه بن ابی سفیان ، معاویه ناراحت از اینکه سی هزار درهم نیز نتوانسته است که این شاگرد علی علیه السلام را ساکت کند ، گفت : نامه را بده ببینم ، طرمّاح گفت : روی پاهایت می ایستی ، دو دستت را دراز میکنی تا من نامه علی علیه السلام را ببوسم و به تو بدهم ، معاویه گفت : نامه را به عمرو عاص بده ، طرمّاح گفت : امیری که ظالم است ، وزیرش هم خائن است و من نامه را به خائنی چون او نمیدهم ، معاویه گفت : نامه را به یزید بده ، طرمّاح گفت : ما دل خوشی از شیطان نداریم چه رسد به بچه اش ، معاویه پرسید : پس چه کنیم ؟

طرماع گفت : همانکه گفتم بالاخره معاویه نامه را گرفت و خواند بعد هم با ناراحتی تمام کاتبانش را احضار کرد تا جواب نامه را اینگونه بنویسد " علی ! عده لشکریان من به عدد ستارگان آسمان است مهیای نبرد باش " طرماع برخاست و گفت : من خودم جواب نامه ات را می دهم: علی علیه السلام خود به تنهایی خورشیدیست که ستارگان تو در برابرش نوری نخواهند داشت سپس خواست برود که معاویه گفت " طرماع ! سی هزار درهمت را بردار و سپس برو " اما طرماع بی اعتناء به حرف معاویه و بدون خداحافظی راه کوفه را در پیش گرفت .

معاویه رو به عمرو عاص کرد و گفت : حاضرم تمام ثروتم را بدهم تا یکی از شما به اندازه یکساعتی که این مرد از علی طرفداری کرد ، از من طرفداری کند ، عمرو عاص گفت : بخدا اگر علی به شام بیاید ، من که عمرو عاصم نمازم را پشت سر او میخوانم اما غذایم را سر سفره تو میخورم

:امام علی علیه السلام

انسان شریف، به هر مقامی، هر چند بزرگ، برسد سرمست نمی شود؛ مانند کوهی که [?] هیچ بادی آن را به لرزه در نمی آورد؛ اما فرومایه با دست یافتن به کمترین مقام ، سرمست می شود؛ همانند بوته علفی که وزش نسیمی آن را می جنباند

امام علی علیه السلام بسیار صدقه می داد و به مستمندان کمک مالی می کرد.
شخصی به آن حضرت عرض کرد: کم تصدق الا تمسک! چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب - و انجام یک وظیفه - را قبول می کند، از زیاده روی در انفاق خودداری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ چون نمی دانم، آنقدر صدقه می دهم تا بلکه یکی از آنها قبول گردد

گناهی که انسان را زود هلاک می کند

روزی امام علی (ع) فرمود :

پناه می برم به خداوند، از گناहانی که موجب زود رسیدن هلاکت خواهند شد. "عبدالله بن کواء" پرسید: آیا گناहانی که موجب زود رسیدن هلاکت می شود، وجود دارد؟

امام علی پاسخ دادند

آری، و آن گناه "قطع رحم" و قهر کردن افراد خانواده ها است که موجب هلاکت زودرس می شود. چه بسا خانواده ای هستند، که با اینکه از حق دورند، ولی بر اثر همکاری و خدمت به همدیگر، دور هم جمع می شوند، و همین کار موجب می شود که خداوند به آنها روزی می رساند؛ و چه بسا افراد پرهیزکاری که تفرقه و درگیری در میان خانواده آنها، موجب می شود که خداوند آنها را از رزق و روزی و رحمتش، محروم سازد.

اصول کافی، ج 2، ص 347 

دستور امیرالمومنین (ع) به کار گزار حکومتی که اطرافیانش مرتکب تخلف شدند

او را با شلاق کیفر کن، اموالش را بگیر، خوارش کن، او را به عنوان خیانتکار معرفی  کن و طوق بدنامی به گردنش بیاویز

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَخَشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ [?]

.دل های مردم گریزان است، به کسی روی آورند که خوشرویی کند [?]

حکمت 50 نهج البلاغه [?]

:امام علی (علیه السلام) میفرمایند

.در آخرالزمان برکت از سال و ماه و روز و هفته و ساعت برداشته می شود

هر سالی به قدرت یک مه، و هر ماهی به قدر یک هفته، و هر هفته ای به اندازه یک روز،
و هر روزی به قدر یک ساعت می گذرد و در آن زمان سختیها بسیار شده و عمرها کوتاه
می گردد.

کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۴۴ [۲]

امیر مومنان علی بن ابیطالب می فرماید:

«اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»

آیا خیال کردی موجودی کوچک هستی در حالی که جهانی عظیم در تو قرار داده شده است. (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج 5، ص 267).

حدیثی جالب .

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند چون خداوند سبحان در آیه شریفه:

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ابراهیم (5)

یعنی ایام الله را به مردم متذکر شو که در این ایام، نشانه هایی برای افراد بسیار صبور و شکور است.

دستور داده تا نعمتهایش را بیاد مردم بیاورم پس شما بگوئید که اولین نعمتی که خداوند سبحان امر به تذکر به آن داده چیست؟

یکی گفت زن و بچه! دیگری گفت سلامتی! سومی گفت مال و منال!

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: ابوالحسن تو بگو. علی (ع) فرمود: من چگونه در حضور شما مطلبی بگویم در حالی که خداوند سبحان ما را بوسیله شما هدایت کرد و جمیع علوم و کمالات را بوسیله شما برایمان فرستاد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود باید بگوئی اولین نعمت کدام است؟ علی (ع) گفت: اولین نعمت، نعمت وجود است که من هیچ نبودم ولی خداوند سبحان مرا از عدم بوجود آورد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. دومی کدام است؟ فرمود: به من حیات و زندگانی بخشید و مرا مانند جمادات و نباتات نگردانید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. سومی کدام است؟ گفت: مرا به بهترین صورتهای که صورت انسان است خلق کرد و بصورت حیوان نیافرید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. چهارمی کدام است؟ گفت: آنکه برایم حواس ظاهری و باطنی قرار داد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. پنجمی کدام است؟ گفت آنکه قدرت عقل و مشاعر روحانی بمن داده و مرا بر حیوانات برتری بخشید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. ششمی کدام است؟ گفت اینکه مرا به دین حق هدایت کرد و از گمراهان نگردانید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ⁽¹⁾

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. هفتمی کدام است؟ گفت آنکه در آخرت «بهشت» زندگی خوبی را برایم قرار داد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست

گفتی .هشتمی کدام است؟ گفت مرا آزاد آفرید و غلام کسی قرار نداد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی .

نهمی کدام است؟ گفت آسمان و زمین و آنچه از مخلوقات در آنهاست را در تسخیر من قرار داد ...⁽²⁾

1. اعراف 43

2. عین الحیوة-امالی طوسی 491

:امیرالمومنین امام علی (علیه السلام) فرموده‌اند

پیوسته امت مسلمان به راه خیر قدم می‌نهند، تا زمانی که از فرهنگ و آداب و رسوم □♦ (مانند پوشیدن لباس و غذا خوردن و ...) از کافران تقلید نکنند؛ و اگر در آداب از بیگانگان پیروی کردند، خداوند قادر، آنان را ذلیل می‌گرداند

بحار الانوار جلد ۷۹ (۷۶) صفحه ۳۰۳ باب التجمل و اظهار النعمه [۲]

:امیرالمومنین امام علی (علیه السلام) فرموده اند

هر که سه نماز جمعه پشت سرهم بدون عذر نرود مهرنفاق بر قلب او زده می شود!

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ «جمل» در بصره جهت عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام علیه السلام بود به خانه ی او رفت وقتی که خانه ی بسیار مجلل و وسیع او را دید فرمود با این خانه ی وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری:

آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب آخرت برسی.

در این خانه ی وسیع میهمانان را پذیرائی کنی.

به خویشاوندان با نیکوکاری پیوندی.

و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی.

پس آنگاه تو با همین خانه ی وسیع می توانی به ثواب آخرت دستیابی.

:حضرت علی ع در خطبه ۲۴۴ نهج البلاغه میفرماید

شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ♦

داشت، ظرفی سر پوشیده پر از حلوا

دانستم آن ظرف تنها ظرف حلوا نیست،

چنان از آن متنفر شدم که

گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند

؟! یا صدقه به او گفتم: هدیه است یا زکات

.(رشوه) است گفت: این هدیه

گفتم: چونان زنان بچه مرده بر تو بگریند،

!!آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی

به خدا قسم اگر تمام آسمانها و زمین آنچه در عالم وجود دارم

به من بدهند تا پوست دانه ی جوی را به ستم از موچه ای بگیرم

..را نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد و به همین مقدار خدا

همانا این دنیای آلوده شما نزد من

از برگ جویده شده ملخ پست تر است

را با نعمت های فنا پذیر، و علی

!!! لذتهای ناپایدار چه کار

و همچنین در نامه 45 نهج البلاغه

:میفرمایند

!ای دنیا

از من دور شو ، مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال تو رهایی یافتم،

.واز دام هایت نجات یافته ام و از لغزش گاه هایت دوری گزیدم

کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریشان داده ای؟

کجایند امت هایی که با زر و زیورت آنها را فریفتی

... که اکنون در گورها گرفتار و درون لحدها پنهان شده اند

جوان امریکایی چرا مسلمان و شیعه شد؟

او گفت بخاطر این فرمایش امیر مومنان شیعه شدم:

امام علی علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه چیزهای که در آن هست به من بدهند تا پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه ای بگیرم این کار را نخواهم کرد

علی علیه السلام و خوردن کدو

راوی می گوید خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) در نخلستانی که قنات می کند بودم، ظهر از قنات بیرون آمدم، نماز ظهر و عصرش را خواند، بعد فرمودند: غذایی برای خوردن هست؟ گفتم: کدوی پخته داریم، فرمود: بیاور، می گوید: یک مقدار کدوی پخته برای حضرت علی (علیه السلام) آوردم. دست مبارکشان را با آبی که از شن بیرون می آمد شستند، و غذا را میل فرمودند، سپس گفتند: لعنت خدا بر کسی که به واسطه شکم به جهنم می رود. راستی هم لعنت خدا بر چنین فردی باد. و نیز کسی که به واسطه جاه طلبی

پشت سر مردم غیبت می کند، تهمت می زند، نامی و سخن چینی می کند و جهنمی می شود، و باز لعنت خدا بر آن کسی که به خاطر شکم به جهنم می رود

می گوید: ناهار را خورند و به قنات رفتند و کلنگی زدند، اتفاقاً به سنگی خورد و آب فوران کرد به حدی که آب گل آلود تا ریش حضرت (علیه السلام) آمده بود اصلاً نتوانست کار کند، از قنات بالا آمد. بچه ها برای دین علی (علیه السلام) آمده بودند؛ آب مفصل و فراوان را دیدند و مثل اینکه خیلی خوشحال شدند. علی (علیه السلام) در حالی که از قنات بالا نیامده، یک پایش را این طرف قنات و پای دیگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات بیاورید؛ چنانچه کار حضرت علی در آن بیست و پنج ساله بود که بیست و چهار چشمه و قنات در باغستان وقف فقرا و ضعفا و بیچاره ها کرد. می گوید: همانجا در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند: بچه ها و خویشان من، چشم داشت به این قنات نداشته باشید، اینها مال فقرا و بیچاره هاست^{۳۱}

علی علیه السلام و بخشیدن غذا

گفته اند: امیر المؤمنین علی (ع) که همیشه غذای ساده می خورد، روزی به جگر کباب شده با نان نرم میل پیدا کرد. با این حال، چیزی از این غذای لذیذ را تهیه نکرد و نخورد. یک سال بعد، در یکی از روزه که روزه داشت، این مطلب را با فرزند بزرگش، امام حسن (ع) در میان گذاشت. امام حسن (ع) غذای مورد علاقه ی پدر را تهیه کرد و ترتیبی داد که ایشان آن را هنگام افطار تناول کند.

³¹ جهاد با نفس-ایه الله مظاهری

هنگام افطار که غذا در سفره گذاشته شده بود، نیازمندی به در خانه ی امام (ع) آمد و اظهار تنگدستی و نیاز کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: ای فرزند! این غذا را بردار و برای او ببر تا فردا (روز قیامت) در نامه ی اعمال ما چنین خوانده نشود: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي... حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا»³³³⁴.

امیرالمؤمنین (ع) می-فرمایند

«لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد الا ان يكون به عذر او به عله فقيل: و من جار «
المسجد يا امير المؤمنين؟ قال: من سمع النداء

همسایه مسجد چنانچه عذر بیماری نداشته باشد، نمازش جز در مسجد مقبول در گاه الهی «
نخواهد بود. از آن حضرت (ع) سؤال شد: همسایه مسجد چه کسانی هستند؟ فرمودند:
«کسی که صدای اذان را بشنود

از امام صادق (ع) نقل شده است: «به امیرالمؤمنین (ع) خبر رسید که گروهی برای نماز در مسجد حاضر نمی-شوند. علی (ع) در این باره فرمود: گروهی برای نماز جماعت در مسجد حاضر نمی-شوند. اینان حق ندارند با ما هم غذا شوند و طرف شور و مشورت قرار گیرند یا رابطه ازدواج با ما داشته باشند. همان گونه که حق استفاده از بیت المال مسلمانان را نیز ندارند جز آن که در نماز جماعت ما حضور یابند. اگر آنان از شیوه ناپسند دست بر ندارند، نزدیک است دستور دهم خانه های آنان را بسوزانند. آنگاه امام صادق (ع) فرمود:

³²احقاف 20

³³سفينة البحار، ماده ی کبد

³⁴احقاف 20

مسلمانان از هم غذا شدن و ازدواج با چنین کسانی خودداری کردند تا این که در نماز
«جماعت مسلمانان شرکت نمودند.

روزی شخصی خدمت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می‌رود و می‌گوید یا امیر بنده به
علت مشغله زیاد نمیتوانم همه دعاها را بخوانم، چه کنم؟

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: [۱]

خلاصه تمام ادعیه را به تو می‌گوییم، هر صبح که بخوانی گویی تمام دعاها را خواندی [۲]

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ
كُلِّ ذَنْبٍ

ستایش خدای را بر هر نعمتی، و هر خوبی را از خدا می‌خواهم، و از هر بدی به خدا پناه
می‌برم، و از هر گناهی از خدا آمرزش می‌طلبم

(بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۲۴۲)

نظر امام علی درباره دنیا!

- مَثَل دنیا مانند مار است که زیر دست انسان نرم و ملایم ولی سمّ کشنده ای در درون با خود دارد.
- [1]. نادان بی خبر به آن علاقه پیدا می کند و هوشمند عاقل از آن پرهیز می نماید
- [2]. مَثَل دنیا مانند سایه توست، بایستی می ایستد، او را بخواهی و به سوی آن بروی دور می شود -
- ای مردم، دنیا در نظر شما بایستی کم ارزش تر از پوست درخت و اضافی ها و دم قیچی های پشم -
- [3]. چیده شده حیوانات باشد
- ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می کنی؟ یا می خواهی مرا به شوق آوری؟ -
- هرگز آن زمان نرسد، هیئات، دور شو از من، دیگری را فریب ده، من به تو نیازی ندارم، تو راسه طلاقه نمودم که بازگشتی در پی نداشته باشد. زندگی تو کوتاه، جایگاهت اندک، آرزویت پست
- [4]. است. آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد
- [5]. دنیای شما با همه زینتهایش نزد من، از آب بینی گوسفند بی ارزش تر است -
- و دنیای شما نزد من از برگ جویده ای در دهان ملخی، خوارتر است. علی را با نعمت های فانی -
- [6]. شدنی و لذّت های نابود شدنی چکار؟
- [7]. به خدا سوگند دنیای شما نزد من، از استخوان خوکی در دست یک جذامی پست تر است -
- خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم و ایشان مشغول [8] «ابن عباس می گوید در منزل «ذی قار» -
- وصله زدن کفش خود بود، به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد، فرمود
- به خدا سوگند همین کفش، از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه حقی را به پا دارم و مانع
- [9]. باطلی شوم
- [10]. این دنیا در جلو چشم من، بی ارزش تر از دانه تلخی است که بر شاخه درخت بلوط بروید -

به خدا سوگند، سوگندی که فقط مشیت خداوند را از آن استثنا می کنم، آن چنان نفس خویش را - به ریاضت وادارم، که به یک قرص نان هرگاه به آن دست یابم کاملاً متمایل شود، و به نمک بجای خورش قناعت نماید. و آنقدر از چشمانم اشک بریزم که همچون چشمه ای خشکیده دیگر اشکم جاری نشود.

آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان شکم را پر می کنند و می خوابند و یادسته ای دیگر از آنها در آغل ها از علف سیر می شوند و استراحت می کنند، علی هم باید از این زاد و توشه بخورد و به استراحت پردازد، در این صورت چشمش روشن باد که پس از سالها عمر به چهارپایان رها شده و [11]. گوسفندان مشغول چرا، اقتدا کرده است

نه لایق به عیش است آن دلبری

که هر بامدادش بود شوهری

سوید بن غفله می گوید: خدمت حضرت رسیدم، می خواستند غذا بخورند، سفره نانی باز کردند و - نان جوینی را با زانو چند تکه نمودند، مقداری دوغ نیز بر سفره بود که بوی ترشی آن را از دور استشمام می کردم، به فرزندان آن حضرت گفتم، آقا دیگر پیر شده است این غذای او نیست آن هم در این حد، گفتند: آقا خود سفره را محکم می بندد تا کسی به نان سفره روغن نمالد

:اسود بن علقمه گوید

خدمت امام علیه السلام رسیدم، طبقی از لیف خرما در مقابل حضرت بود و تنها دو گرده نان جو در آن قرار داشت به طوری که نخاله آرد بر نانها نمایان بود. به فضّه گفتم چه می شد اگر نخاله آرد را برای حضرت می گرفتی. فضّه گفت: علی نان گوارا بخورد و گناهش برگردن من باشد! حضرت تبسمی کرد و فرمود: من خودم گفته ام نخاله نگیرد

پی نوشت ها

نهج البلاغه، حکمت 115 به ترتیب فیض الاسلام و 119 به ترتیب صبحی صالح [1]

غررالحکم [2]

نهج البلاغه، خطبه 32 [3]

همان، حکمت 74 به ترتیب فیض الاسلام و 77 به ترتیب صبحی صالح [4]

همان، خطبه 3 [5]

همان، خطبه 215 به ترتیب فیض الاسلام و 224 به ترتیب صبحی صالح [6]

همان، حکمت 228 به ترتیب فیض الاسلام و 236 به ترتیب صبحی صالح [7]

نام منزلگاهی در نزدیکی بصره برای استراحت مسافران است [8]

نهج البلاغه، خطبه 33 [9]

همان، نامه 45 [10]

همان، نامه 45 [11]

نظر امیرالمؤمنین (ع) درباره زنان!

حضرت علی (ع) نسبت به زنان فرموده است: (الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا) زنان همگی شر هستند و از همه بدتر اینکه چاره ای از آنان نیست [نهج البلاغه، حکمت 238 ص 510، انتشارات دار الهجرة، قم] بعضی مفهوم کلام امیر المؤمنین را به معنای معروفی گرفته اند که نسیم شمال آن را در شعری آورده است:

زن بلا باشد به هر کاشانه ای بی بلا هرگز نباشد خانه ای

یعنی زن مایه زحمت است، از جهت جنسی، از جهت حفظ ناموس، از جهت حفظ امنیت و ...؛ و پر زحمت ترین چیز درباره او همین است که با تمام این زحمات، همگان برای ادامه زندگی، ناچار از ازدواج هستند.

این مطلب برداشتی است از آنچه اندیشمند گرامی محمد جواد مغنیه در ج 3 کتاب «فی ظلال نهج البلاغه» که شرح نهج البلاغه است، آورده است.

ارزش آبرو

حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام مقدار "پنج بار شتر" خرما برای شخصی □  آبرومند که از کسی تقاضای کمک نمی کرد فرستادند. یک نفر که در آن جا حضور

داشت به امیرالمؤمنین گفت: "آن مرد که تقاضای کمک نکرد، چرا برای او خرما
"فرستادید؟ یک بار شتر هم برای او کافی بود

امام علی (ع) به او فرمودند: "خداوند امثال تو را در جامعه ما زیاد نکند! من می بخشم و تو
بخل می ورزی؟! اگر من آن چه را که مورد حاجت او است، پس از درخواست کردن
بدهم، چیزی به او نداده ام؛ بلکه قیمت آبرویش را به او داده ام؛ زیرا اگر صبر کنم تا از
"من درخواست کند، در حقیقت او را وادار کرده ام که آبرویش را به من بدهد

وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۸ [۲]

حضرت علی علیه السلام هنگام بارش باران، آب باران را بر سر و روی خود می ریختند و
می فرمودند: این برکتی از آسمان است که هیچ دست و ظرفی به آن برخورد نکرده است

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی بصره حرکت می کرد در میان راه در ریزه فرود آمد. مردی از قبیله
محارب به خدمت او به مشرف شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من از قبیله خود غرامتی را به عهده گرفتم
اما از عده ای از آنها که تقاضای کمک می کنم از فقر و تنگدستی سخن می گویند.
ای امیر مومنان! به آنها امر فرما که کمک کنند آنها را وادار به یاری من نما.

حضرت فرمود: آنها کجا هستند؟

عرض کرد: گروهی از آنها هستند که مشاهده می کنی . حضرت مرکب خود را بسرعت بسوی آنها رسید و سلام کرد، سپس پرسید چرا فامیل خود را یاری نمی کنید؟ آنها نیز از او شکایت کردند.

علیه السلام فرمود: هر کس باید با فامیل خود پیوند داشته باشد. اقوام به کمک و یاری رساندن به یکدیگر سزاوارترند تا اگر مشکلی برای هر يك از اقوام آنها پیش آمد و وضع آنها ناگوار شد به یکدیگر یاری دهند که کمک کاران و کسانی که پیوند فامیلی را حفظ می کنند از اجر الهی برخوردارند و آنها که قطع رابطه کرده به یکدیگر پشت می کنند سنگین بارند. آنگاه مرکب خود را حرکت داد. (محجة البیضاء، ج 4، ص 192).

دادرسی مظلومان

سعد بن قیس همدانی گوید: در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام روزی او را در کنار دیواری دیدم . عرض کردم : ای امیر مومنان چرا در این هنگام (که هوا گرم و زمان استراحت است 9 بیرون آمدی ؟

حضرت فرمود: بیرون نیامدم مگر اینکه مظلومی را یاری دهم یا به فریاد داد خواهی رسیدگی کنم در این هنگام بود که زنی به سوی او آمد که ترس و وحشت او را گرفته بود و نمی دانست به کجا مراجعه کند. نزد امام علیه السلام ایستاد و گفت : ای امیر مؤمنان ! همسرم به من ستم و تعدی کرده و قسم یاد کرده است که مرا کتک زند. شما با من بیا و ما را صلح ده .

حضرت سرش را پائین انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: نه و الله می روم تا اینکه مظلوم حقش را با صراحت و قاطعیت بگیرد. منزلت کجاست ؟ آن زن گفت : فلان جاست .

امام علیه السلام با او حرکت کرد تا به منزلش رسیدند. زن گفت : اینجا خانه ماست . حضرت کنار درب منزل ایستاد و بر اهل خانه سلام کرد. در این هنگام جوانی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: از خدا بترس و تقوا پیشه کن ، تو همسر خودت را ترسانده ای ؟ جوان گفت : مسائل خانوادگی ما چه ربطی به شما دارد؟ به خدا سوگند او را بخاطر سخن تو به آتش می کشم .

امام علیه السلام همواره شمشیر خود را به همراه داشت . در این هنگام که جوان گستاخی کرد ضربه شمشیر

حضرت را احساس کرد. آنگاه به او فرمود:

من به تو امر به معروف نهی از منکر می کنم و تو رد می کنی ؟ همین آلاں توبه کن و گرنه تو را خواهم کشت .

مردم به خدمت حضرت رسیدند و اطراف اوجمع شدند.

جوان جسور که طرف خود را شناخته و وحشت زده شده بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین ! مرا ببخش خداوند تو را مورد بخشش خود قرار دهد. به خدا سوگند فرش زمین خواهم شد تا همسرم پا بر روی من گذارد. در اینجا بود که امام علیه السلام به همسرش فرمود: به منزل وارد شود و شوهر داری کند و با خود این آیه را تلاوت می کرد:

لا خیر فی کثیر من نجویم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس .

خیر در سخنان آنان نیست مگر کسی که امر به صدقه یا کار خیری کند یا بین مردم را اصلاح نماید.

حمد خدائی را که بوسیله من بین زن و مردی را اصلاح کرد. (محجة البیضاء، ج 4، 364.

(

صفات مومن

روزی امیر المؤمنین علیه السلام از کنار عده ای از قریش که نشسته بودند می گذشت . آنها از لباسهائی سفید و صورتهائی خوش رنگ برخوردار بودند و بسیار می خندیدند، و هر کسی از کنار آنها می گذشت با انگشت به او اشاره می کردند وی را مورد تمسخر قرار می دادند.

آنگاه به گروهی از اوس و خزرج گذر کرد که آنها نیز نشسته بودند و از بدنی لاغر و ضعیف و رنگی زرد برخوردار بودند و در سخن گفتن خود تواضع می ورزیدند.

حضرت تعجب کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شوند، من امروز به مردمی گذشتم و صفات آنها را تکر کرد و ادامه داد به عده ای دیگر از اوس و خزرج گذر کردم و آنها را نیز توصیف نمود و گفت : همه آنها افرادی مومن هستند، حال صفات مومن را برایم بیان فرما. رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: مومن بیست صفت دارد و اگر از این صفات بر خوردار نباشد ایمانش کامل نیست . و آن ویژگیها عبارتند از:

حضور در نماز، دادن زکات، اطعام مسکین، دست کشیدن بر سر یتیم، پاکیزگی لباس، کمر بستن به عبادت خدا و دیگر اینکه وقتی سخن می گویند راست می گویند و هنگامی که وعده می دهند خلاف وعده نمی کنند، و اگر امین شمرده شوند خیانت نمی ورزند. زاهد شب و شیر روز هستند، روزها روزه دار و شبها عبادت می کنند، همسایه آزار نیستند و همسایه ها از آنها در امانند، متواضعانه راه می روند و در تشییع جنازه شرکت می کنند. خداوند ما و شما را از متقین قرار دهد. (بحار الانوار، ج 43، ص 345.)

(

قالَ عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ، فَإِنَّهُ هُمُ بِاللَّيْلِ وَذُلُّ بِالنَّهَارِ.³⁵

ترجمه :

فرمود: از گرفتن نسیه و قرض، خود را برهانید، چون که سبب غم و اندوه شبانه و ذلت و خواری در روز خواهد گشت.

– قالَ عليه السلام: فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَنِ الرَّفِيِّ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ.³⁶

ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

³⁵ وسائل الشَّيعة: ج 18، ص 316، ح 23750.

³⁶ بحار الانوار: ج 76، ص 155، ح 36، و ص 229، ح 10.

پیش از آن که بخواهی مسافرت بروی ، رفیق مناسب راه را جویا باش ، و پیش از آن که منزلی را تهیه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

قالَ عليه السلام: السُّكْرُ اَرْبَعُ السُّكْرَاتِ: سُكْرُ الشَّرَابِ، وَسُكْرُ الْمَالِ، وَسُكْرُ النَّوْمِ، وَسُكْرُ الْمُلْكِ.³⁷

فرمود: مستی در چهار چیز است : مستی از شراب (و خمر)، مستی مال و ثروت ، مستی خواب ، مستی ریاست و مقام .

قالَ عليه السلام: كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ، فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَدْلُ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ،

وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ أذى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ³⁸

فرمود: خداوند جهاد را بر مردان و زنان لازم دانسته است .

پس جهاد مرد، آن است که از مال و جانش بگذرد تا جائی که در راه خدا کشته و شهید شود.

و جهاد زن آن است که در مقابل اذیت های شوهر صبر کند و اگر شوهر بخاطر غیرت بر او سخت گرفت صبوری نماید.

- خصال : ج 2، ص 170، بحارالانوار: ج 73، ص 142، ح 18³⁷

وسائل الشَّيْخَة : ج 15، ص 23، ح 19934.³⁸

: امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند

اگر نسبت به دوست خود قرار و آرامش پیدا کردی همه اسرار و احوال خود را در اختیار او مگذار و جنبه احتیاط را در کار او نگه دار ، و از اسرار خود نگه دار آنچه را که ممکن است هنگامی از فاش کردن آن پشیمان شوی.

غررالحکم ، باب حب و دوستی [۲]

روزی عقربی یکی از دوستان امیرالمومنین علیه السلام را نیش زد، او سریعاً نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد... حضرت به او فرمود: بر اثر این نیش نمی میری برو. او رفت و پس از مدتی آمد و گفت: یا امیرالمومنین بر اثر آن نیش عقرب دوماه زجر کشیدم. حضرت به او فرمود: میدانی آن عقرب چرا تو را نیش زد؟ گفت: نه ، حضرت فرمود: چون یکبار در حضور تو سلمان را به خاطر دوستی ما مسخره کردند و تو هیچ نگفتی و از سلمان دفاع نکردی این بخاطر آن است. 1 نیش و کنایه زدن به محبین و موالیان حضرات معصومین (ع) اینقدر مهم و حساس است. دفاع نکردن از سلمان این عقوبت را داشت! دفاع نکردن از امیرالمومنین (ع) چه عقوبتی برای ما در پی خواهد داشت؟

عصر خلافت علی(ع) بود، امام علی(ع) در کوفه به بازار پیراهن فروشها آمد، به یکی از پیراهن
فروشها فرمود: «ای جوان! آیا در نزد تو دو پیراهن به قیمت پنج درهم هست؟»

جوان گفت: آری دو پیراهن دارم که مجموعاً قیمت آن پنج درهم است، ولی یکی از آنها بهتر است،
قیمت یکی سه درهم است و دیگری دو درهم می باشد، علی(ع) فرمود: آنها را بیاور

او پیراهن‌ها را آورد، علی(ع) پنج درهم را داد و آن دو پیراهن را خرید، پیراهن بهتر را به قنبر داد، قنبر
عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! تو سزاوارتر به پیراهن بهتر هستی، زیرا به منبر می روی و برای مردم
».خطبه می خوانی

علی(ع) فرمود: «ای قنبر! تو جوان هستی، و احساسات و تمایلات جوانی داری، (و دوست داری
لباست شیکتر باشد) و من از پروردگارم شرم می کنم که لباسی برتر از لباس تو بپوشم و بر تو برتری
».جویم زیرا از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: البسوه‌م مما تلبسون و اطعموه‌م مما تاکلون
به غلامان خود همان لباس را بپوشانید که خود می پوشید، و همان غذا را بخورانید که خود می
».خورید

سپس آنحضرت پیراهن دو درهمی را پوشید، آستین آن پیراهن دراز بود و از سر انگشتان می
گذشت.

آن بزرگوار، آن قسمت اضافی را پاره کرد، قنبر گفت: پیراهن را بده تا آن قسمت پاره شده را سجاف
».و حاشیه دوزی کنم

امام در پاسخ او فرمود: دعه فان الامر اسرع من ذلک: «از این بگذر، چرا که دنیا سریعتر از این امور
».می گذرد

ابواسحاق سیعی می گوید: روز جمعه بود و من کودک بودم و بر دوش پدرم بودم، و در نماز جمعه
به امامت علی(ع) شرکت نمودم، دیدم امام علی(ع) خطبه می خواند و با آستین خود(مثل باد بزن) باد

می زند، به پدرم گفتم: آیا علی (ع) احساس گرمی می کند؟ پدرم گفت: نه، بلکه پیراهنش را شسته، و حرکت می دهد تا خشک شود، و او غیر از این پیراهن ندارد³⁹

در جریان جنگ صفین، دو نفر از یاران شجاع و پاکباز امام علی (ع) بنام حجر بن عدی و عمرو بن حمق، نسبت به مردم شام اظهار برائت می کردند و به آنها ناسزا می گفتند، این خبر به علی (ع) رسید، آنحضرت آنها را به حضور طلبید و «به آنها فرمود: «زبان خود را کنترل کنید، و از ناسزاگوئی خودداری نمائید آنها عرض کردند: آیا ما بر حق نیستیم، و مردم شام پیرو معاویه بر باطل نیستند؟

امام فرمود: آری چنین است

آنها عرض کردند: پس چرا ما را از ناسزاگوئی به آنها منع می کنی؟ امام فرمود: من نمی پسندم که شما به عنوان فحش دهنده و ناسزاگو معرفی گردید و اظهار برائت کنید، بلکه بجای آن مناسب است که کارهای زشت آنها را فاش کنید و بگوئید: روش آنها چنین و چنان است، و کردارشان، این گونه و آن گونه است و بجای لعن و فحش بگوئید: «خدایا خونهای آنها و خونهای ما را حفظ کن، و بین ما و آنها صلح و توافق بر فرما، و آنها را از گمراهی هدایت فرما تا «ناآگاهان آنها حق را بشناسند، و از انحراف و تجاوز دست بکشند. اتخاذ چنین روشی را من بیشتر دوست دارم، و برای شما نیز بهتر است حجر و عمرو گفتند: ای امیرمؤمنان! سفارش شما را از جان و دل می پذیریم، و «شیوه تو را روش خود می سازیم⁴⁰

امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین در غذا خوردن، شبیه ترین مردم به رسول الله صلی الله علیه وآله بود. [خودش نان و سرکه و زیتون می خورد و به مردم نان و گوشت می خوراند.⁴¹

جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: برای حضرت علی علیه السلام غذایی آوردند که با خرما و کشمش و روغن درست شده بود. از خوردن آن امتناع ورزید. عرض کردند: «این نوع غذا را حرام می دانید؟». فرمود: «نه؛ حرام نیست، ولی می ترسم به خوردن آن علاقه پیدا کنم و معتاد شوم». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أذهبتم طيباتكم في [حياتكم الدنيا⁴²

³⁹ داستان دوستان، محمدی اشتهاردی، ج 4

⁴⁰ داستان دوستان، محمدی اشتهاردی، ج 4

⁴¹ بحار الأنوار، ج 40، ص 330

⁴² الغارات، ج 1، ص 90

سويد بن غفلة می‌گوید: روز عیدی بر حضرت علی وارد شدم. سفره‌اش گسترده بود. نان گندم سیاهی در آن سفره بود و ظرفی از حریره که با قاشق خورده می‌شد. عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! روز عید و خوردن حریره!». فرمود: [«عید، برای کسی است که گناهانش بخشیده شده باشد»⁴³]

امّ کلثوم می‌گوید: شب نوزدهم رمضان سال چهلیم هجری، پدرم افطار منزل ما بود. چون بخانه آمد، مشغول نماز شد. من برای افطار دو عدد نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک سائیده شده، تهیه کرده بودم. آنها را در یک سینی، خدمت امام بردم. وقتی حضرت نماز را تمام کرد و چشمش به سفره افتاد، گریه کرد و فرمود: ای دختر! برای من در یک سینی دو نان خورش قرار داده ای؟ مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمویم، حضرت رسول اکرم (ص) تبعیت می‌کنم؟

ای دختر! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا، بهتر باشد، ایستادنش در قیامت، در مقابل خداوند، طولانی تر باشد. ای دختر! در حلال دنیا حساب و در حرام دنیا عقاب است و...

سپس امام فرمود: یکی از دو ظرف شیر یا نمک را بردار! خواستم نمک را بردارم. فرمود: ظرف شیر را بردار که می‌خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات نمایم.

حضرت علی، نه تنها به سوء استفاده مالی مسوولان نظام بسیار حساس بودند، حواسشان به کاهلی آنان در خدمت به مردم هم بود. به عنوان مثال منذر بن جارود فرماندار اصطخر به جای انجام وظیفه به تفریح خوشگذرانی می‌پرداخت. امام (ع) پس از اطلاع از تخلف وی این گونه نوشت: ... به من خبر رسیده که تو بیشتر اوقات، کار خود را رها کرده، به شکار و سگ بازی می‌پردازی و برای تفریح و گردش بیرون می‌روی. سوگند می‌خورم که اگر این گزارش حقیقت داشته باشد تو را به سبب این خلافها سخت مجازات می‌کنم، و [ابله ترین فرد قومت بر تو برتری دارد؛ پس به محض اینکه نامه ام را خواندی، به سوی من شتاب کن والسلام]⁴⁴

تجملگرایی مقامات نظام نیز از مسائلی بود حضرت علی بدان حساس بودند. پس از آنکه عثمان بن حنیف فرماندار بصره از ارزشها فاصله گرفته و به اشراف و سفره رنگینشان روی آورده بود و از طبقات محروم دور ماند امام (ع) نامه توبیخ آمیز به وی می‌نویسد تا عبرت همه فراگیرد: ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوش شتافتی، خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه‌های پر از غذا پی در پی جلوی تو می‌نهادند، گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان باستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند، اندیشه

⁴³ بحار الأنوار، ج 40، ص 326

⁴⁴ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 2، صص 203-204

[کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟]⁴⁵

این تذکر حضرت علی(ع) ناظر به این نکته بود که صاحبان ثروت و موقعیت ، با نزدیک شدن به مقامات دولتی و مهمانی دادن و دوستی با آنان ، عمدتاً به فکر ایجاد کانال هایی برای بهره مندی های خاص هستند و مسوولان باید حواس شان به این امر باشد.

حضرت همچنین بعد از این که گزارش هایی مبنی بر سوء استفاده یکی از کارگزاران نظام را دریافت کرد ، فوراً از او خواست صورت حساب کارهایش را دقیقاً گزارش کند تا رسیدگی شود: " از تو به من خبر رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پرور دگار خود را به خشم آورده و امام خود را نافرمانی و در امانت خود خیانت کرده ای . به من خبر رسیده که کشت زمین ها را برداشته و آنچه را می توانستی گرفته و آن چه در اختیار داشتی به خیانت خورده ای . پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند [از حسابرسی مردم سخت تر است]."⁴⁶

امیر مومنان (ع) طی نامه ای به یکی از کار گزارن خود به نام مصقلة بن هبیره شیبانی که بیت المال را بین بستگان خود تقسیم کرده بود، وی را به شدت مورد نکوهش قرار داد؛ گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی ، خدای خود را به خشم آوردی ، و امام خویش را نافرمانی کردی ، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسبهایشان گرد آورده ، و با ریخته شدن خونهایشان به دست آمده ، به اعرابی که خویشاوندان تواند، و تو را برگزیدند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت ، و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده ، و منزلت تو سبک گردیده است ، پس حق پروردگارت را سبک بشمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن ، که زیانکارترین انسانی ، آگاه باش ، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت المال مساوی است ، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من بگیرند.⁴⁷

همچنین امیر مومنان علی(ع) از تخلفات قضات هم نمی گذشتند. پس از اینکه شریح قاضی قضاوتی کرده بود و حضرت(ع) آن را درست نمی دانست، فرمود: به خدا سوگند تو را دو ماه به شهر بانقیا تبعید می کنم تا میان [یهودیان قضاوت کنی]⁴⁸

در این میان ، افراد سرشناس متخلفی هم بودند که آوازه نامشان باعث نمی شد علی علیه السلام آنان را مصون از تعقیب بدانند. به عنوان مثال نجاشی شاعر، که دارای موقعیت اجتماعی و فرهنگی رفیعی بود و اشعار و قصایدش در تقویت روحیه سپاه امیرمؤمنان(ع) در نبرد صفین بسیار موثر بود. او در ماه مبارک رمضان مرتکب شرب خمر شده بود و حضرت بر او اجرای حکم کرد و از سرزنش دیگران باکی نداشت.⁴⁹

شراب_در_رمضان#

⁴⁵ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 45

⁴⁶ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 40

⁴⁷ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 43

⁴⁸ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: مجد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الكتب العربية 1378 - 1959 م، چاپ اول، ج 4، ص 99

⁴⁹ إبراهیم بن مجد الثقفي، الغارات، تحقیق : السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، ج 2، صص 901-902

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی (علیه السلام) بود و با اشعارش سپاه علی (علیه السلام) را بر ضد معلویه [?] تحریک می کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند

حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آوردند، حضرت [?] بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این بیست تازیانه برای چیست؟

علی (علیه السلام) فرمود: این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرأت تو به شرابخواری در ماه رمضان است. بحار: ج 40، ص [?] 279؛ داستانهای بحارالانوار، ج 4، ص 43

آیا قلب برادرت با ما بود#

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اتفاق افتاد، جنگ جمل بود [?]

لشکر علی (علیه السلام) در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می شد و به اجر و پاداش نایل می گشت

امام (علیه السلام) فرمود

آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟

گفت: آری

امام (علیه السلام) فرمود: بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده است [?]

آنگاه افزود: نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می گیرد(بحار: ج 32، ص 245 و ج 100، ص 96؛ داستانهای بحارالانوار، ج 4، ص

[?] حکمت ۹۳ نهج البلاغه

علی (ع) فرمود

کسی از شما نگوید

خداوندا به تو پناه می برم از امتحان شدن

زیرا هیچکس نیست مگر آنکه، به نحوی به امتحان شدن گرفتار است

ولی اگر کسی خواهد که به خدا پناه جوید،

از او بخواهد که از امتحانات گمراه کننده اش پناه دهد

:زیرا خدای سبحان فرماید

(بدانید که اموال و اولاد شما مایه امتحان شما هستند) (سوره انفال، 28)

معنی آن است که خداوند بندگانش را به اموال و اولاد می آزماید

تا معلوم دارد که چه کسی به روزی او ناخشنود است

و چه کسی خرسند است

هر چند، خداوند به آنها از خود آنها آگاه تر است

ولی برای آن است که کارهای مستحق ثواب را از کارهایی که درخور عقاب است معلوم

دارد

زیرا برخی فرزند پسر را دوست دارند

و دختران را ناپسند می شمارند

و بعضی افزایش مال را می پسندند

و از کاهش آن ناخشنودند

: سید رضی می گوید

و این از تفسیرهای شگفت است که از او شنیده شده است

الحکمة ۹۳

: قال علیه السلام

: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ،

لَأنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ،

وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ

فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ،

: فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطُ لِرِزْقِهِ

وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ،

وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ،
 وَلَكِنْ لِنُظْهِرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ،
 لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ
 وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ،

وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ
 وَيَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ

قال الرضى

وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ

قال مولانا اميرالمومنين عليه السلام

إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرَفَانِ بِالنَّاسِ وَلَكِنْ اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ □ ◆
 تَعْرِفْ مَنْ أَتَاهُ

بی گمان اشخاص نمی توانند ملاک و معیار حق و باطل باشند، بلکه اول حق را بشناس
 تا اهل آن را بشناسی، و نیز اول باطل را بشناس تا هر که را که به سوی آن گام نهاد
 .بازشناسی

تاریخ الیعقوبی ۲ : ۲۱۰؟

:امام علی علیه السلام وقتی در بازار می گشتند و موعظه می کردند، چنین می فرمود
هان ای گروه بازرگانان، در آغاز از خدا خیر بخواهید، و با سهل گیری برکت بجوید، و
در اخلاق و جایگاه به خریداران نزدیک شوید، و به حلم و بردباری آراسته باشید، و از
سوگند باز ایستید، و از دروغ دوری گزینید، و از ستمگری کناره بگیرید، و حق مظلومین
را پردازید، و به ربا نزدیک نشوید، و پیمانه و ترازو را کامل کنید، و از اموال مردم کم
نگذارید، و در زمین فساد نکنید

بحارالانوار، جلد ۷۸/۵۴ □ □

این جمله زیبا از امام علی علیه السلام را بنا به وصیت دانشمند و شرق شناس آلمانی ، [۱]
ماری شیمل ، بر روی سنگ مزارش نوشته اند

. الناس نیام ، اذا ماتوا انتبهوا ! آدمیان در خوابند ، وقتی می میرند بیدار می شوند □ ▪

لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ، وَ يُظَاهِرُ □ □
الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ.

:مردم ستمکار را سه نشان است [?]

با سرکشی به ما فوق خود ستم روا دارد، و به زیردستان خود با زور و چیرگی ستم می [?]
کند، و ستمکاران را یاری می دهد.

حکمت_#159 [?]

[?](با علما معاشرت کن تا علمت زیاد، ادبت نیکو و جانت پاک شود. امام علی(ع

: امیرالمؤمنین علی علیه السلام #

وَقَالَ (عليه السلام): بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْإِفْضَالِ
تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ
الْمُنَاوِيُّ وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ

و درود خدا بر او فرمود: با سکوت بسیار، شکوه انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن،
دوستان را فراوان کند، و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی، نعمت کامل
شود، و با پرداخت هزینه ها، بزرگی و سروری ثابت گردد، و روش عادلانه، مخالفان را
درهم شکند، و با شکیبایی برابر بی خرد، یاران انسان زیاد گردند

حکمت_224#

حاجت را روی زمین بنویس

:مردی خدمت علی علیه السلام آمد و عرض کرد

. یا امیرالمؤمنین من حاجتی دارم

:حضرت فرمود

حاجت را روی زمین بنویس! زیرا که من گرفتاری تو را آشکارا در چهره تو می بینم و
!لازم نیست بیانش کنی

. مرد روی زمین نوشت

. انا فقیر محتاج ” من فقیری نیازمندم ”

:علی علیه السلام به قبر فرمود

. با دو جامه ارزشمند او را بپوشان

. مرد فقیر پس از آن ، با چند بیت شعر از امیرالمؤمنین علیه السلام تشکر نمود

!حضرت فرمود: یکصد دینار نیز به او بدهید

:بعضی گفتند

! یا امیرالمؤمنین او را ثروتمند کردی

:علی علیه السلام فرمود

من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مردم را در جایگاه خود قرار دهید

:و به شخصیتشان احترام بگذارید. آنگاه فرمود

من براستی تعجب می کنم از بعضی مردم ، آنان بردگان را با پول می خرند ولی آزادگان

.را با نیکی های خود نمی خرند

.نیکی ها انسان را برده و بنده می کند

رعایت عدالت

:امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت می فرماید

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به غلام خود، قنبر دستور داد تا بر شخصی که محکوم به حدّ شلاق بود، هشتاد ضربه شلاق بزند. و چون قنبر ناراحت و عصبانی بود؛ سه شلاق، بیشتر از هشتاد ضربه بر او وارد ساخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شلاق را از دست قنبر گرفت و سه ضربه شلاق بر او زد.

شایان ذکر است حضرت علی علیه السلام بسیار زیاد به رعایت حقوق دیگران توجه داشتند و در این امر به این که فرد خطاکار از نزدیکان و اصحابم هست نگاه نمی کردند. هر کس برخلاف عدالت عمل می کرد باید مجازات می شد و هر کس که حقی را پایمال می نمود باید تقاص پس می داد. پس این عمل عین عدالت و مهربانی امیرالمؤمنین بود.

اب انداختن دشمن بصورت امیرالمؤمنین

در جنگی، حضرت علی (ع) بر پهلوانی غلبه می کند، اما به محض این که می خواهد او را بکشد جنگجو آب دهان خود را بر روی حضرت می اندازد و در این حال حضرت از کشتن او منصرف می شود و وقتی جنگجو علت این کار را سؤال می کند. حضرت می

فرماید که به علت خشمی که از آب دهان انداختن پهلوان بر او غلبه کرده خلوص عمل حضرت از میان رفته و مانع کشتن او شده است.

دروغ منشأ تمام گناهان

مردی از حضرت علی(ع) تقاضا می کند که او را از یکی از گناهانی که به نظر او مهم است، منع کند. حضرت از مرد می خواهد که هرگز دروغ نگوید. مرد از میخانه ای می گذرد و تصمیم می گیرد شراب بخورد، اما فوراً با خود می اندیشد که اگر حضرت علی(ع) از او حقیقت را پرسد نمی تواند دروغ بگوید و از تصمیم خود منصرف می شود. پس از مدتی مرد هوس زنا می کند، اما به علت آنکه قسم خورده است دروغ نگوید، از آن گناه نیز صرف نظر می کند. روزی مرد به دیدن حضرت می رود و به او می گوید که تازه متوجه شده که دروغ منشأ تمام گناهان است.

داستان آموزنده از حضرت علی (ع) و مسیحیان

راهبی که با تفسیر صدای ناقوس کلیسا مسلمان شد

به سند معتبر از حارث اعور نقل شده است که روزی با حضرت امیرالمومنین علی (ع) به شهر حیره می رفتم که ناگاه به دیری رسیدیم که ترسایی در آنجا ناقوس می نواخت، پس حضرت فرمود: ای حارث؛ آیا می دانی این ناقوس چه می گوید؟

عرض کردم: خدا و رسول خدا و پسر عم رسول خدا بهتر می دانند

سپس حضرت علی بیان داشتند: مَثَلُ مِی زَنَد بَرای دُنیا و خرابی و بی وفایی آن و می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا صِدْقًا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَ شَغَلَّتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنَا، يَا بَنَ الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا يَا بَنَ الدُّنْيَا دَقًّا دَقًّا يَا بَنَ الدُّنْيَا جَمْعًا جَمْعًا تُفْنِي الدُّنْيَا قَرْنًا قَرْنًا، مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنَّا إِلَّا أَوْهَى مِنَّا رُكْنًا، قَدْ ضَيَعْنَا دَارًا تَبْقَى وَ اسْتَوَطْنَا دَارًا تُفْنِي لَسْنَا نَدْرِي مَا قَرَطْنَا فِيهَا إِلَّا لَوْ قَدِمْتَنَّا؛ شهادت می دهم به یگانگی خداوند و حال آن که حق است، راست است راست است، بدرستی که دنیا ما را فریب داد و مشغول کرد و در رابطه با آخرت عقل ما را ضایع و نابود نمود و ما را گمراه ساخت. ای فرزند دنیا؛ پس انداز و به تأخیر انداز کارهای دنیوی را، ای فرزند دنیا؛ هر روز کوبیده می شوید و در فشارید از مصیبت ها و تا چند یکدیگر را در فشار می گذارید برای بدست آوردن دنیا؟ و به زودی در هم شکسته خواهید شد. ای فرزند دنیا؛ تا کی جمع می کنی اسباب و مال دنیا را؟ پس بدان دنیا از بین می برد مردم قرن را از پس قرنی دیگر، هیچ روز نمی گذرد از عمر ما مگر آن که یک رکن از ارکان بدن ما ضعیف تر گردد، به راستی که نابود کردیم خانه ی باقی را و وطن خود گردانیدیم خانه ی فانی را، نمی دانیم که برای آن دنیا کوتاهی کردیم، مگر پس از این که می میریم.

پس حارث عرض کرد: یا امیرالمومنین؛ آیا نصاری می دانند که صدا و نوای ناقوس این معنی را بیان می دارد؟

حضرت فرمودند: اگر می دانستند، مطمئن باش مسیح را شریک خداوند نمی گردانیدند. حارث می گوید: من روزی دیگر به نزد آن نصاری که در آن دیر بود رفتم و گفتم: تو را به حق مسیح این ناقوس را مجدد بنواز به آن ترتیبی که پیشتر می نواختی؛ پس چون شروع

کرد به زدن هر مرتبه من یک فقره از آنچه حضرت علی فرموده بود می خواندم و بر نوای آن منطبق می گردید تا به پایان رسید، پس آن راهب گفت: به حق پیغمبر شما سوگندت می دهم تو را که بگویی چه کسی این را به تو آموزش داده و بیان نموده است؟

.حارث عرض کرد: آن شخصی که دیروز با من همراه بود، او این را به من تعلیم داد

راهب پرسید: آیا میان آن بزرگوار و پیغمبر شما خویشاوندی وجود دارد؟

.حارث پاسخ داد: پسر عمّ اوست

راهب پرسید: آیا این را از پیغمبر شنیده است؟

.گفت: بلی

پس آن دیرنشین مسلمان گردید و گفت: والله که من در تورات خوانده ام در آخر پیغمبران پیغمبری خواهد آمد که صدای ناقوس را تفسیر خواهد کرد و پیغمبر شما خاتم الانبیا می باشد و دیتان بر حق

علی علیه السلام و ابن ملجم

روزی ابن ملجم نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و از ایشان، اسبِ قرمزِ خوش رنگی خواست.

.حضرت هم به او هدیه داد، بی چشم داشت و کریمانه

:وقتی سوار بر آن اسب شد و رفت، امیرمؤمنان این شعر را خواند

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي، عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ» یعنی «من برای او حیات و «سلامتی را آرزومندم، اما او قصد کشتن مرا دارد

کسی را از قبیله مراد بیاورید که عذر مرا (در اینکه به بدخواه خود محبت می کنم) بپذیرد

!سپس رو به دوستان خود فرمود به خدا قسم که این مرد قاتل من است

مردم بارها دیده بودند درستی پیش بینی هایش را، با تعجب پرسیدند پس چرا او را نمی کشی؟

پاسخ داد پس چه کسی مرا بکشد؟

او که دست رد به سینه قاتلش نزد، چگونه ممکن است محبان امیدوارش را ناامید کند؟

زهد مولای متقیان

سويد بن غفله می گوید: «زمانی که مردم به خلافت با امیرمؤمنان علی (ع) بیعت کرده بودند، روزی خدمت ایشان شرف یاب شدم. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است. در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا علی! بیت المال در اختیار شما است، در این خانه جز این حصیر چیزی دیگر از لوازم یافت نمی شود! فرمود: سويد بن غفله! عاقل در مسافرخانه و خانه ای که باید از آنجا نقل مکان کند، تهیه وسایل نمی نماید.

ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا نقل می دهیم. به زودی من به «سوی آن خانه رهسپار خواهم شد

عدالت علی (ع)، مرد مسیحی را مسلمان کرد

در زمان خلافت امام علی (علیه السلام) در کوفه، زره آن حضرت گم شد. پس از چندی در نزد یک مرد مسیحی پیدا شد. علی (علیه السلام) او را به محضر قاضی برد و اقامه دعوی کرد که این زره از آن من است، نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام و اکنون آن را در نزد این مرد یافته‌ام. قاضی به مسیحی گفت: خلیفه ادعای خود را اظهار کرد، تو چه می‌گویی؟ او گفت: این زره مال خود من است و درعین حال گفته مقام خلافت را تکذیب نمی‌کنم (ممکن است خلیفه اشتباه کرده باشد). قاضی رو کرد به علی (علیه السلام) و گفت: تو مدعی هستی و این شخص منکر است، علی‌هذا بر تو است که شاهد بر مدعای خود بیاوری. علی (علیه السلام) خندید و فرمود: قاضی راست می‌گوید، اکنون می‌بایست که من شاهد بیاورم، ولی من شاهد ندارم. قاضی روی این اصل که مدعی شاهد ندارد، به نفع مسیحی حکم کرد و او هم زره را برداشت و روان شد.

مرد مسیحی که خود بهتر می‌دانست که زره مال کیست، پس از آنکه چند گامی پیمود وجدانش مرتعش شد و برگشت، گفت: این طرز حکومت و رفتار از نوع رفتارهای بشر عادی نیست، از نوع حکومت انبیاست و اقرار کرد که زره از علی (علیه السلام) است. طولی نکشید او را دیدند مسلمان شده و با شوق و ایمان در زیر پرچم علی (علیه السلام) در جنگ نهر روان می‌جنگد.

گریه امیرالمؤمنین ؟

:روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد اصحاب خود فرمودند

من دلم خیلی بحال ابوذر غفاری می سوزد خدا رحمتش کند

اصحاب پرسیدند چطور ؟

:مولا فرمودند

آن شبی که به دستور خلیفه ماموران جهت بیعت گرفتن از ابوذر برای خلیفه به خانه ی او رفتند چهار کیسه ی اشرفی به ابوذر دادند تا با خلیفه بیعت کند

:ابوذر خشمگین شد و به مامورین گفت

شما دو توهین به من کردید

اول آنکه فکر کردید من علی فروشم و آمدید من را بخرید ،

دوم بی انصاف ها آیا ارزش علی چهار کیسه اشرفی است؟

شما با این چهار کیسه اشرفی می خواهید من “علی” فروش شوم؟

.تمام ثروت های دنیا را که جمع کنی با یک تار موی “علی” عوض نمی کنم

.آنها را بیرون کرد و درب را محکم بست

:مولا گریه می کردند و می فرمودند

به خدایی که جان “علی” در دست اوست قسم آن شبی که ابوذر درب خانه را به روی
سربازان خلیفه محکم بست... سه شبانه روز بود که او و خانواده اش هیچ نخورده بودند

: (امام علی (ع)

تعجب ست از کسی که دعا می کند و اجابت آن را کند می شمارد، در حالی که [?] [?]
اجابت را با گناه بسته ست

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۷۲ [?]

امام علی علیه السلام، در توزیع بیت المال امتیازی میان زنان اصیل عرب و زنان نومسلمان از موالی و
پارسیان نمی گذاشت و این خود واکنش عده ای از مردم که در گذشته از بیت المال سهمی بیشتر
می بردند را برانگیخت

دو زن عرب و مولی (برده آزادشده) برای دریافت سهم خود از بیت المال نزد علی (ع) آمدند، فرمان
زن غیر عرب سهم خود را ⁽³⁾ داد به هر یک. یک کر = 720 من، خواربار و چهل درهم. بدهند
گرفت و رفت. زن عرب گفت: ای امیرمؤمنان به من همانند آنچه به او دادی می دهی و حال اینکه من
!عرب هستم و او غیر عرب است؟

:حضرت به او گفت

من در کتاب ⁽⁴⁾انی نظرت فی کتاب الله عز و جل فلم آر فيه فضلاً لولد اسماعیل علی ولد اسحاق؛» خدا نگریستم، پس در آن برتری برای فرزندان اسماعیل [عرب ...] بر فرزندان اسحاق [غیر عرب ...] ندیدم.

امام علی(ع)، در توزیع بیت المال تفاوتی میان خواهرش ام هانی و دیگر زنان قائل نبود، ام هانی نزد علی(ع) آمد او به خواهر، بیست درهم داد. هنگامی که وی از کنیز آزاد شده خود پرسید به تو چقدر رسید، او پاسخ داد بیست درهم، ام هانی واکنش نشان داد. امام به ام هانی گفت: خدایت رحمت کند ⁽⁵⁾برو. ما در قرآن امتیازی میان اسماعیل و اسحاق نیافتیم

و نیز از بصره، دُری قیمتی که از غواصی به دست آمده بود، برایش فرستادند دخترش ام کلثوم درخواست کرد آن را برای زینت به او ببخشد. امام(ع) به ابورافع [مسئول بیت المال] فرمود: آن را وارد بیت المال کن. او «دخترم» راهی برای تصرف آن ندارد تا اینکه همه زنان مسلمان گوهری همانند ⁽⁶⁾آن داشته باشند

روایت کرده‌اند: زنی مشک آبی بر دوش داشت و آن را به زحمت به خانه ⁽¹⁷⁾برخی از زنان کوفه می‌برد. علی(ع) به او کمک کرد تا آب را به خانه برد

امام از روزگار زن پرسید و او از دشواری زندگی‌اش شکوه کرد که علی(ع) مردش را به یکی از مرزها فرستاده و در آنجا کشته شده است. اکنون اوست و چند کودک خردسال. امام خدا حافظی کرد و به خانه آمد و با زنبیلی پر از آذوقه، از گوشت و آرد و خرما به سرای زن بازگشت و پس از اجازه به زن گفت من همان مردی هستم که برایت مشک آب را آوردم و اکنون مقداری غذا برای کودکانت آورده‌ام. زن از او تشکر کرد و گفت خداوند میان ما و علی بن ابی طالب داوری کند

امام از زن که حضرت را نمی‌شناخت اجازه خواست، یا نان بپزد و یا کودکان را سرگرم کند و زن ... گفت من بهتر نان می‌پزم. علی(ع) مقداری گوشت کباب کرد و با دست خود به کودکان خوراند

زنی از همسایگان به خانه بیوه زن سر کشید و امام(ع) را شناخت و به صاحبخانه گفت: وای بر تو، این مرد علی بن ابی طالب است. زن زبان به پوزش گشود و گفت: هزار خجالت و شرمساری بر من

(18) و امام پاسخ داد: من از تو معذرت می‌خواهم که در کار تو کوتاهی کردم

بی‌نوشتها

1. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 616، دارالفکر.

2. نهج البلاغه، خ 16.

3. لكل واحدة منهما بكر ... كر: در نزد اهل عراق شصت قفیز و هر قفیز هشت مكوك و هر مكوك يك صاع و نیم است. ازهری گفته كربه این حساب 12 وسق و هر وسق 60 صاع است. تاج العروس، مرتضی زبیدی، ج 7، ص 441. دارالفکر. ط اول، 1414 هـ.

4. كنز العمال، علاءالدین هندی، 9754، ج 6، ص 611، مؤسسه الرساله، 1413 ق.

5. الاختصاص، شیخ مفید، ص 151، مجموعه آثار شیخ مفید ج 12، سیمای کارگزاران، ج 3، ص 644.

6. همان.

7. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 617، ج 12، سیمای کارگزاران، ج 3، ص 644.

8. سیمای کارگزاران، ج 3، ص 644، التاريخ الكبير، ج 7، ص 126، المكتبة الاسلامیة، دیار بكر، تركيا.

9. همان.

10. المصنف، ج 7، ص 633.

11. همان، ج 7، ص 623، كتاب الجهاد.

12. گفته شده، وی ام‌علاء دختر اعلم برجمیه است که پدر او را به همراه خواهرش نزد علی برده، سیمای کارگزاران، ج 3، ص 646.

13. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 619، (باب 57)، ج 7.

همان، ابن ابی شیبہ، ج 8، ص 156، سیمای کار گزاران، ج 3، ص 704. 14.

الطبقات الکبر، ج 8، ص 488. 15.

اصول کافی، ج 1، ص 342. 16.

در متن ماجرا نام راوی برده نشده است. اما اینکه شاهد ماجرا، امام و بیوه زن و زن همسایه 17. بوده‌اند، گواه است، راوی ماجرا، صاحبخانه و یا زن همسایه بوده‌اند

بحار الانوار، ج 41، ص 52. 18.